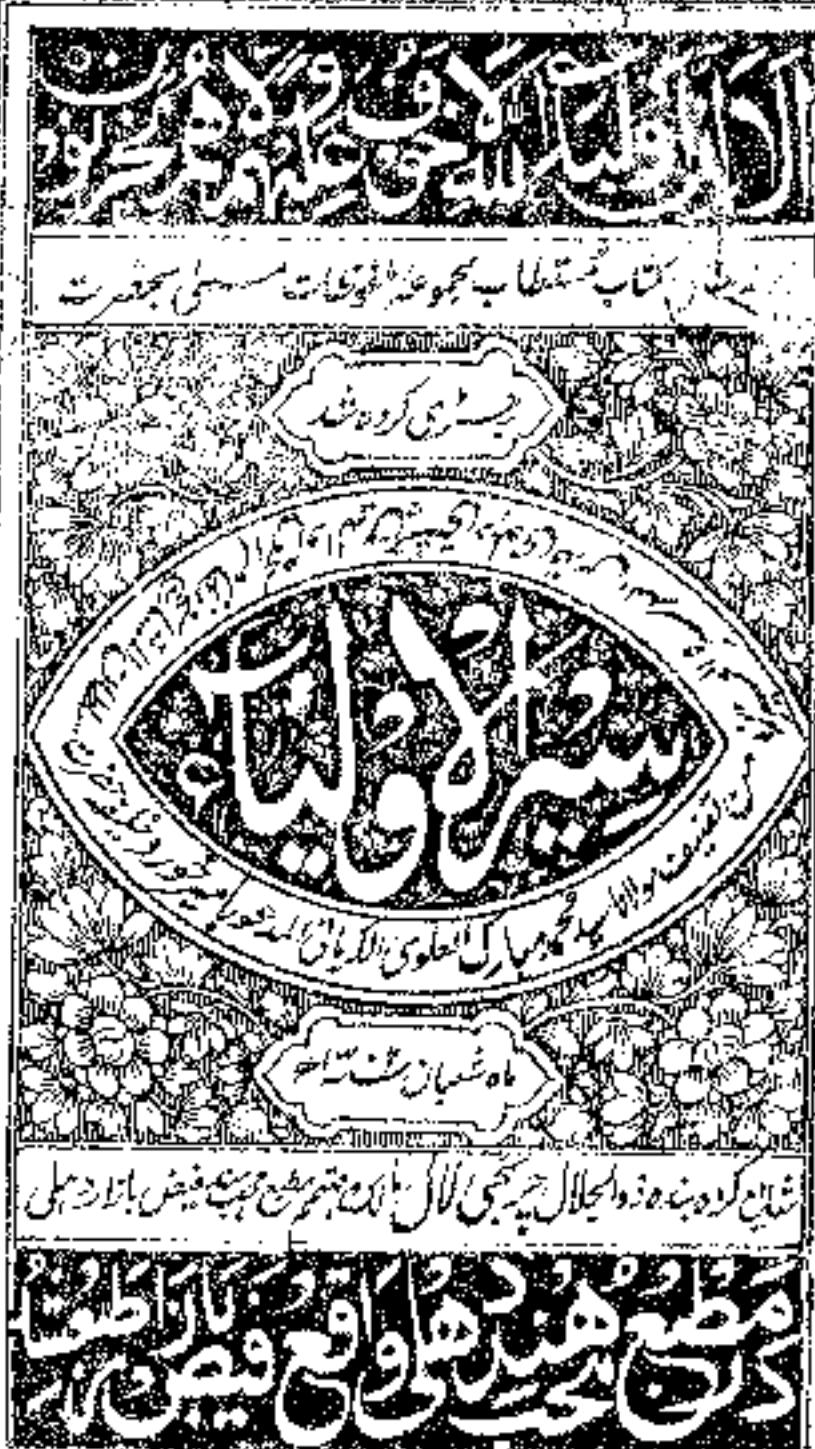




برچیده از کتابخانه دیجیتال هندوستان

<http://dli.iit.ac.in/>



دین احمد
۱۸۷۹

الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از دست آرزویم بود که سو اربعین عمری حضرت محبوب الہی سلطان المشائخ فتح‌الامام اکتوبر
والدین حجتی دہلوی قدس سر و العزیز نعمت خیر آیدتا از اس پیر خاص، عام متنبی
شوند با محیلند و المنشی کرد و دیں عہد مددالت هبہ حضور مطہر طاہر طیب کو میں وکیل پیا قیمت
خلد اللہ تک و سلطنت کرد سنه جلوس شیخیل وقت بست بحکم "جوینہ یا بینہ" ایں
پیچھا ای پیشی لالی چینی رئیس قدیم درگاه حضرت فتح‌الامام الدین اوایل واقع غیاثت و
تصسل در میں را یک نجفی کہنہ و قطبی از سید شاہ طہور علی صادقی خاصی زاده درگاه موقوفہ
پس لازم بگرس بسیار بعد اولے ما ویب قابل اختصار بود است آمد که آن گویہ رسیہ یہا
مولانا میرخور و خلیفہ حضرت سلطان المشائخ قدس سر و دست نہ بشت صد بھری
تفصیلت کرد و بود که از اینجا که محض آرزویے دلی براسے دستیابی سو اربعین عمری

بود. حالاً ذخیرہ سنت شکل برس اربعین عمری و دیگر حالات ناریخی و مبلغه طاقت پسیاں
و پیشان پسیز خلق انسان ویا ان دیگر سادات عظام بمعصر وغیرہم بست افتاده
در دیں صدور شکت لازم و واجب آمد که حالات چنیں بزرگان دیں یا استمام شما
علیحدہ طبع کنم نظر پر ایک طبع کسے ہے حسب ہندو شخص بازار واقع وہلی
کرم و سید عجیب الاطمیف ساحب کتاب ساکن سینی منڈی را بر تحریر کرد
کتاب ملاز مرگ و اندھم و برائے تصحیح و مقابلہ ایں اور اذایا بی پہنچہ نہ لویاں و نہ
راکے بعد دیگر کسے مقرر کرد وہ دمیز پر ایک بسیار وقت تو دراد حسدت ایں نہ کند

صرف نخودم اگرچه این نسخه شنیده بسیار صحیح و دیرینه است و از نقل مختطف مولانا شیخ فخر الدین نظامی پشتی دبلوی قدس سر و میر و موضع است آنهم دیگر مطالب که از در گیر مقاومت چنانی طبع این نسخه و متنی است شده آنها را در این نسخه بر پرچه علیحد و طبع انتانیه ها جای بجا پنداشته اند. و بعض شکم که در عبارت صهل نسخه باقی نمایند از جهت الزام احتجاج و تحریف این نسخه بر خوبی مصروف گذاشتند و بعض آنها را نکردند. با این پرسنلیتی و کوشش و صرفت کثیر پنداشته اند و فیل بر دست سهولت مضافاتی فہمی شایقین ایجاد کردند.

(۱) بعض عبارت های عربی که در صهل کتاب غیر مترجم بودند این کتاب ترجمه کننا نمایند شدند
 (۲) بعض عبارت های ادق کرد صهل کتاب به بلا توجه نوشته بودند بر طبق این کتاب درج کردند (۳) آسامی بزرگ اس اور مقاومت کتب یقلم جعل نوشته شده تا شایقین را در مضافاتی فہمی سهولتی دناید (۴) حتی الامکان دیگر سهولت معرفت
 حد و رویا سے بجهول نموده لایق نوشته شد تا این امر در مضافاتی فہمی معتبر نمایند و دیگر شود (۵) در شکم نون خود سالم نقد نداشته تا در خواندن نظم سهولت باشد (۶)
 فهرست مطالب ابواب نکات صفتی و ادجحت و ماقشان تیار کرد و در شرک عالی
 کتاب اینرا در متن شایقین نهاد که بزرگ سهولت تمام در یافتن نظر و ریاضت
 حلاؤه امور بذکوره بالا کتابه نهاد که مسیر پیوری تحقیق و فیض و نیز بر کاغذ
 و لایتی و زلی بخط نسبتی مطبوع کرد و شد و بعد صرف کثیر تمام رسیده
 اگر پا اینهمه اهتمام دارد و جهد تمام در این نسخه سهولت رفته باشد این
 عاصی و خاطی را بحکم قطعه مندرجہ ذیل معرفه و رارند.

قاری ای این مکن قبر و عتاب یه گر خطا سے رفتہ باشد در کتاب
 از مخطو سے رفتہ را تصویح کن از کرم و اشراحلم بالصوماب

چھرخچی لال

مقام درگاه حضرت سلطان المشائخ قدس سرہ العزیز و علی سو رخه بکمی مشتمل

قہرست کتاب میں منتظر اپ سیر الادبیاں

صفحہ	مختصر	صفحہ	نقد و مراجع
۱۰۴	تکمیلہ دو مدمربیان مشغول	۱۰۱	دیباچہ پابند اول در فضایل شو جگان چشت
۱۰۵	» سوم در بیان عزالت و ارزوا و کرامات	۱۰۶	پابند اول در فضایل شو جگان چشت
۱۰۶	» چهارم درسان رسمت کردن	۱۰۷	از دشمن حملہ نہ آخیز عہد حضرت ساہان المشائخ
۱۰۸	مشہم حضرت شیخ الاسلام مشیع شیوخ العالام	۱۰۸	نظام الدین او لیا قدس سرہ العزیزین
۱۰۹	» خرماء الرئیس قدس سرہ مشتمل بر پیشہ نکت	۱۰۹	تکمیلہ در بیان فضیلت حضرت صدیق و زین
۱۱۰	تکمیلہ اول در بیان حسب و نسب	۱۱۰	خرقه قظری امیر المؤمنین علی کرم اللہ و جہ
۱۱۱	» دو مدمربیان عزلت و ارزوا	۱۱۱	دار حضرت اوہ شماجی کبار او لیا نامہ
۱۱۲	» سوم در بیان محاجہ و روشن ایشان	۱۱۲	قدس سرہ
۱۱۳	» چهارم در بیان علم و تحریر	۱۱۳	مشہم خواجه حسن البصري قدس سرہ
۱۱۴	» پنجم در بیان یافتن خلافت ایشان	۱۱۴	» خواجه ابوالواحد ذہبی قدس سرہ
۱۱۵	» ششم در بیان یافتن محفوظات	۱۱۵	» خواجه فضیل ابن حیاض خدری قدس سرہ
۱۱۶	» پنجم در بیان یافتن کرامات والده مکرہ	۱۱۶	» خواجه ابراهیم اوسم قدس سرہ
۱۱۷	ایشان	۱۱۷	» خواجه فیض الدین الشیخی قدس سرہ
۱۱۸	» هشتم در بیان مرض و حملہ کوں ایشان	۱۱۸	» خواجه سفیر البصري قدس سرہ
۱۱۹	مشہم حضرت سلطان المشائخ نظام الحجت	۱۱۹	» خواجه نہاشاد علو و نیوری
۱۲۰	» اوالدین قدس سرہ مشتمل بر پاڑنا دکان	۱۲۰	» خواجه ابو سحاق شافعی بیشی
۱۲۱	تکمیلہ اول درسان حسب و نسب	۱۲۱	» خواجه ابو یوسف شیخی
۱۲۲	» دو مدمربیان پیدا آمدن بحث شیخ	۱۲۲	» خواجه محمد سود و دشتی
۱۲۳	شیوخ اسما رئیس خدا و الدین قدس سرہ	۱۲۳	» فواید حاجی شریعت زندلی پشتی
۱۲۴	» سوم در بیان اسلام علم مجوہ ایشان	۱۲۴	» خواجہ علیخان پارویں
۱۲۵	» شوابیہ خواجہ کان حضرت خواجہ عین الدین	۱۲۵	» خواجہ خواجہ کان حضرت خواجہ عین الدین
۱۲۶	» چهارم در بیان تعلیمات یافته کرامات	۱۲۶	حسن سحری قدس سرہ العزیز
۱۲۷	کسلطان ایشان یافتر برداشت	۱۲۷	» خواجہ قطب الدین اقطاہ حضرت خواجہ
۱۲۸	» پنجم در بیان یافتن سلطان المشائخ نجد	۱۲۸	قطبیہ در من بختیار کان فتحی
۱۲۹	شیخ فردی الدین یونس سرہ دادا شست	۱۲۹	قدس سرہ مشتمل بر چیزیں کامیاب است
۱۳۰	آٹوریں بخدمت	۱۳۰	» تکمیلہ اول در بیان محاجہ
۱۳۱	مشہور بیان کاروں صفت بر سلطان ایشان	۱۳۱	» تکمیلہ اول در بیان محاجہ

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۴۹-۱۴۸	مشهود شیخ عبد الدین خانوی مشتمل بر ورنکش	۱۳۷-۱۳۶	در شهر دبی و از آنجا آمد بعیان شپور قدا نگمه مفہوم در بیان مجاہد و احوال خال
- ۱۴۵	ملکه اول در بیان آمدن شیخ عبد الدین خانی	۱۲۷-۱۲۶	» پشتکوه بیان یا فتن خلافت و محنت
- ۱۴۴	از لامبور و دهلي وارد است اور دلن او	- ۱۲۵	» دینی و دینی
۱۲۶-۱۲۵	دو هم در بیان کرامت او	۱۲۴-۱۲۳	» شیخ در بیان مجاہد پس سلطان المشائخ
۱۲۴-۱۲۳	مشهود شیخ شیخ عبد الدین مشتمل	۱۲۲-۱۲۱	و کاظم عجم و روشن آن باشد و دین و حج
۱۲۳-۱۲۲	مشهود شیخ عبد الدین هاشم شتمل بر ورنکش	۱۲۰-۱۱۹	» دیگر در بیان فتح و فتوح و آزادی هاشم
۱۲۲-۱۲۱	ملکه اول در بیان پرسن و شیخ عبد الدین	۱۱۸-۱۱۷	و بارگاهزاده زبانگوبوسی حضرت
۱۱۷-۱۱۶	اسحاق بن دست شیخ شیوخ العالم	۱۱۶-۱۱۵	سلطان المشائخ قدس سره
۱۱۶-۱۱۵	دو هم در بیان کرامات او	۱۱۵-۱۱۴	» یازدهم در بیان آنکه در پایه سلطان
۱۱۵-۱۱۴	مشهود شیخ خالی الین و نسوی قدس سره	۱۱۴-۱۱۳	حاسدان بجهت سلطان علام الدین شیخ
۱۱۴-۱۱۳	مشهود شیخ خارف خلیفه شیخ شیوخ العالم	۱۱۳-۱۱۲	رسانیده.
۱۱۳-۱۱۲	فرید الدین قدس سره	۱۱۲-۱۱۱	» و وزیر هم در بیان راجات سلطان المشائخ
۱۱۲-۱۱۱	پاچ بیویم در بیان مناقب مخدام اولاد هاشم	۱۱۱-۱۱۰	با شیخ الاسلام رکن الدین قدس سره
۱۱۱-۱۱۰	بعضی مسکان و نمایشگاه شیخ فرید الدین	۱۱۰-۱۰۹	» سیزدهم در بیان بخشی کرامات او
۱۱۰-۱۰۹	سره واقربی سلطان المشائخ قدس سره	۱۰۹-۱۰۸	» چهاردهم در بیان بخشی کرامات والده
۱۰۹-۱۰۸	ملکه اول در بیان کرامات پسران شیخ الاسلام	۱۰۸-۱۰۷	بن، و مریم شاد.
۱۰۸-۱۰۷	فرید الدین قدس سره	۱۰۷-۱۰۶	» پانز و هر بیان حلقه کردستان المشائخ
۱۰۷-۱۰۶	مشهود خواجہ فضیل الدین نصری سراج	۱۰۶-۱۰۵	در پنده اشده بیان خالی حلات خیرو
۱۰۶-۱۰۵	مولانا شهاب الدین قدس سره	۱۰۵-۱۰۴	پاپیه و هم در بیان مناقب و مخدام
۱۰۵-۱۰۴	شیخ عبد الدین حیلیان قدس سره	۱۰۴-۱۰۳	کرامات خلیفه شیخ الاسلام عین الدین
۱۰۴-۱۰۳	خواجه نظاهر الدین قدس سره	۱۰۳-۱۰۲	سبزی و خلیفه شیخ الاسلام عین الدین
۱۰۳-۱۰۲	خواجه یعقوب قدس سره	۱۰۲-۱۰۱	مالی اوشی و شیخ شیخ شیوخ العالم خود را حقیقت
۱۰۲-۱۰۱	ملکه دوم در بیان کرامات و فتن شیخ	۱۰۱-۱۰۰	مشهود شیخ محمد الدین سوالی خانوی شیخ الاسلام
۱۰۰-۹۹	فرید الدین قدس سره	۹۹-۹۸	» سیمین الدین حسن سعیدی شاعر پروردگار است
۹۹-۹۸	سوم در مخدام بخشی نهیگون شیخ	۹۸-۹۷	ملکه اول در بیان راه و روشن او
۹۸-۹۷	فرید الدین قدس سره	۹۷-۹۶	» و هم در بیان پیغمبری ایمان او
۹۷-۹۶	مشهود شیخ علاء الدین قدس سره	۹۶-۹۵	» حرم: بیان: معرفت
۹۶-۹۵	خواجه غزالی الدین قدس سره		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۴۰-۲۴۱	مشیخ شیخ کمال الدین تقدس سره و خواجہ عزیز الدین این خواجہ بربر یعنی قدر	۱۴۸-۱۴۹	تکمیل چهارم در بیان کرامات و فتنی این سماع و رحلت کرد ایشان
۲۴۱-۲۴۲	مشیخ شیخ ناصری الملة و الدین محمد طیب پاکان ضجعه مشتعل بر چهار نکتہ	۱۴۹-۱۵۰	تکمیل چهارم در بیان فضائل عصیر کان زینگان رشیخ فرید الدین قدس سره
۲۴۲-۲۴۳	تکمیل اول در بیان مرحمت و پروفسن سلطان المشائخ در بیان ایشان	۱۵۱-۱۵۲	مشیخ خواجہ محمد روح و اخواجہ مولیٰ روح
۲۴۳-۲۴۴	روم در بیان تجلیله حلاسے ایشان سوم در بیان دشارت کشی شیخ ناصری الدین خیرو در حق اکسل کل تسبیح و حروف رحمه و حنف	۱۵۲-۱۵۳	خواجہ عزیز الدین تحسین شیخ لالا تکمیل شیخ و فضائل اقرباً کے سلطان المشائخ
۲۴۴-۲۴۵	چهارم در بیان بعضی کرامات ایشان مشیخ سیم شیخ قطب الدین منور نور اب مشتعل بر حق اکسل	۱۵۳-۱۵۴	مشیخ خواجہ رفیع الدین پاروان خواجہ نقی الدین فرج خواجہ ابویکر مصلحه دار
۲۴۵-۲۴۶	تکمیل اول در بیان اعتماد و کثرت بکار و خوبی دوام در بیان یا نعمت خلافت و دو	۱۵۴-۱۵۵	سلطان امام خواجہ ابوکارمی دار تکمیل شیخ و فضائل سعادت کرام جد و پروفسن
۲۴۶-۲۴۷	سوم در بیان بعضی کرامات او چهارم در بیان ملاقات شیخ قطب الدین با سلطان تحقیق اکسل	۱۵۵-۱۵۶	صالحیہ کلاریسیولا اولیار مشیخ سید محمد محمود کرمانی
۲۴۷-۲۴۸	مشیخ چهارم مولانا حسام الدین مهانی مشتعل برسته اکسل	۱۵۶-۱۵۷	اسید خوار الدین مبارک
۲۴۸-۲۴۹	تکمیل اول در بیان عطرت و مرحمت و سلطان المشائخ و ریاض او	۱۵۷-۱۵۸	سید کمال الدین امیر احمد
۲۴۹-۲۵۰	پاپا چهارم در بیان فضائل خلق اکسل حسام الدین مهانی و مهانی کسری دین یکنی و مولانا علام اول الدین تعلی قدر سی هزار بر چهار نکتہ	۱۵۸-۱۵۹	رشیخ ایشان خواجہ سید حسین کرمانی
۲۵۰-۲۵۱	دوام در بیان خلافات میان مولانا سولانا حسام الدین مهانی و مهانی کسری دین یکنی و مولانا علام اول الدین تعلی قدر سی هزار بر چهار نکتہ	۱۵۹-۱۶۰	خواجہ سید حاموش
۲۵۱-۲۵۲	مشیخ اول در بیان ارادت او مشتعل بر کشش نکتہ	۱۶۰-۱۶۱	پاپا چهارم در بیان فضائل خلق اکسل حسام الدین ارادت او و رادی قدس سرہ
۲۵۲-۲۵۳	سوم در بیان لذتی ایقتضی او مشتعل بر کشش نکتہ	۱۶۱-۱۶۲	مشیخ ایشان خواجہ عزیز الدین ارادت او
۲۵۳-۲۵۴	تکمیل اول در بیان ارادت آورون او سوم در بیان علیم و پیغمبر او	۱۶۲-۱۶۳	مشیخ ایشان خواجہ عزیز الدین ارادت او

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۵۹-۱۶۰	ششم چهارم مولانا فخر الدین هرزوی	۷۴۹-۷۵۰	ملکتۀ دوم در بیان فجایه و اد
۲۱۰-۲۹۵	» پنجم مولانا فخر الدین هرزوی	۷۶۰-۷۶۱	» سوم در بیان حلم و تحریر او
۲۱۵-۲۶۰	» ششم امیر عسر و غوثی چندی هرزوی	۷۶۱-۷۶۰	» چهارم در بیان شنیدن سلحشوری
۲۶۵-	» هفتم مولانا جمال الدین هرزوی	۷۶۳-۷۶۴	» پنجم در بیان طلاق استکوانا فخر الدین هرزوی
۳۰۶-۳۰۵	» هشتم مولانا جلال الدین اووی	۷۶۴-۷۶۵	قدس صریح سلطان مجید علیخ - وی
۳۰۶-۳۰۵	» نهم خواجہ کریم الدین سهروردی المحدث	۷۶۵-۷۶۶	» ششم در بیان رفتان مولانا فخر الدین هرزوی
۳۰۶-۳۰۵	به پیاش.	۷۶۶-۷۶۷	بریارت خان کا خود غرق شدن چهارم بجز
۳۰۶-۳۰۵	» دهم قاضی شرف الدین فیروز	۷۶۷-۷۶۸	حق پیوستن او
۳۰۶-۳۰۵	» یازدهم مولانا حملاؤ الدین میلی هرزوی	۷۶۸-۷۶۹	منتهی ششم مولانا حملاؤ الدین میلی هرزوی
۳۱۰-۳۰۵	»دوازدهم شیخ سارک کوپاسگوی	۷۶۹-۷۷۰	» پنجم مولانا بہتان الدین غیریب هرزوی
۳۱۰-۳۰۵	» سیزدهم خواجہ مولود الدین کرجی	۷۷۰-۷۷۱	مشتعل بر و دکتۀ
۳۱۰-۳۰۵	چهاردهم خواجہ تاج الدین واری	۷۷۱-۷۷۲	ملکتۀ اول در بیان مجتبی اعضا و او
۳۱۰-۳۰۵	پانزدهم خواجہ ضیاء الدین برزن	۷۷۲-۷۷۳	» دوم در بیان کوفتۀ شترن بازخوشنود
۳۱۰-۳۰۵	شانزدهم خواجہ مولود الدین انصاری	۷۷۳-۷۷۴	شدن سلطان المشائخ از سوانا
۳۱۰-۳۰۵	چهاردهم خواجہ شمس الدین	۷۷۴-۷۷۵	برهان الدین غریب
۳۱۰-۳۰۵	پنجم ششم مولانا نظام الدین شیرازی	۷۷۵-۷۷۶	ششم ششم مولانا ویصل الدین یوسف نکارکن
۳۱۰-۳۰۵	فوزادهم خواجہ سالار شیخیں	۷۷۶-۷۷۷	مشتعل بر سرمهۀ
۳۱۰-۳۰۵	بسیم زیر ایں ششم ذکر خوارزمه و خضرت	۷۷۷-۷۷۸	ملکتۀ اول در بیان مجتبی عشق ف کمال اعضا
۳۱۰-۳۰۵	سلطان المشائخ ماکوره خورست	۷۷۸-۷۷۹	» دوم در بیان یافختن او و فناس نیکت
۳۱۰-۳۰۵	باب ششم در بیان ارادت و مرید و مراد	۷۷۹-۷۸۰	غصتۀ ناس سلطان المشائخ
۳۱۰-۳۰۵	» مخلاف مشائخ قدرس مدار و احمد	۷۸۰-۷۸۱	» سوم در بیان خلافت یافتن
۳۱۰-۳۰۵	ملکتۀ در بیان ارادت	۷۸۱-۷۸۲	ششم چهارم مولانا سراج الدین عثمان
۳۱۰-۳۰۵	در بیان مرید	۷۸۲-۷۸۳	ششم و هم مولانا شهاب الدین امام
۳۱۰-۳۰۵	در بیان آنکه مشائخ در پیر کمی عیار کنند	۷۸۳-۷۸۴	باب پنجم در بیان خدا میل رحیمه باران چه
۳۱۰-۳۰۵	بعدم با مشائخ نئے پیریه رے و بگیرد	۷۸۴-۷۸۵	حضرت سلطان المشائخ نظام الدین قدس
۳۱۰-۳۰۵	در بیان توبه و استقامتاں	۷۸۵-۷۸۶	شنبه اول خواجہ ابو بکر شدیده
۳۱۰-۳۰۵	در بیان حکم کردن پیر و قبول کردن	۷۸۶-۷۸۷	» دوم قاضی مجی الدین کوشان
۳۱۰-۳۰۵	مریم حکم پیر	۷۸۷-۷۸۸	» دوم مولانا ویصل الدین پاگلی

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
مکمله دریان احتجاج و مرید بخداست پیر	۵۳۰-۴۲۰	مکمله دریان کسوت اهل تصوف	۵۳۱-۴۲۱
» دریان مهل خرقه و بخشش آس	۵۳۲-۴۲۲	» دریان ادیجه اثوره که لاشیخ شفیع نهاد	۵۳۳-۴۲۳
» دریان خلاف مشائیخ قدس سرمه	۵۳۴-۴۲۴	» دریان ادیجه اثوره که از افسوس است	۵۳۵-۴۲۵
» دریان حال شیخ	۵۳۶-۴۲۶	سلطان المشائیخ قدس سرمه	۵۳۷-۴۲۷
» دریان ولی دولایت و ولایت	۵۳۸-۴۲۸	» دریان فضیلت قرات قرآن شریف	۵۳۹-۴۲۹
» دریان سترگر است	۵۴۰-۴۳۰	» دریان در وسیع کفرت شوو	۵۴۱-۴۳۱
» دریان بقین شدن احمد از زبان سکون	۵۴۲-۴۳۲	» دریان مشغول ها به رهایش و مراثیه	۵۴۳-۴۳۳
سلطان المشائیخ وارد آوردن	۵۴۴-۴۳۴	و ذرا علی	۵۴۵-۴۳۵
مصنعت سیر الادعیا	۵۴۶-۴۳۶	باب هاشم دریان صحبت و شوق عشق	۵۴۷-۴۳۷
» دریان طایفه که خود را بایل تصوف	۵۴۸-۴۳۸	» دریان اور ویت باری تعالی و تقدس	۵۴۹-۴۳۹
نسبت آمنه و معامله ایشان نهاد	۵۵۰-۴۳۰	مکمله دریان محبت و خواص آن	۵۵۱-۴۳۱
بنیزاده پیر درست بیعت و هند	۵۵۲-۴۳۲	» دریان رشیق و شوق	۵۵۳-۴۳۳
باب حفتم دریان همارت و آذایش	۵۵۴-۴۳۴	» دریان عشق	۵۵۵-۴۳۵
و ادیجه اثوره واوراد مقبوله که منقول است	۵۵۶-۴۳۶	» دریان اوله عشق	۵۵۷-۴۳۷
از حضرت شیخ الشیعه شیخ فرید الدین وال	۵۵۸-۴۳۸	» دریان حقیقت عشق	۵۵۹-۴۳۹
حضرت سلطان المشائیخ ناظم الدین قدس سرمه	۵۶۰-۴۳۰	» دریان ترغیب و عشق و محدثه بیان	۵۶۱-۴۳۱
مکمله دریان همارت و آذایش	۵۶۲-۴۳۲	» دریان روتاست باری تعالی و تقدس	۵۶۳-۴۳۳
» دریان اور اد	۵۶۴-۴۳۴	» دریان دم	۵۶۵-۴۳۵
» دریان اور اویضه و سایه	۵۶۶-۴۳۶	مکمله دریان سماع	۵۶۷-۴۳۷
» دریان صلدات	۵۶۸-۴۳۸	» دریان آذایس سماع	۵۶۹-۴۳۹
» دریان صلدات نفل	۵۷۰-۴۳۰	» دریان تجھیل الغافل که دریان شرعاً مصطلح	۵۷۱-۴۳۱
» دریان صوم	۵۷۲-۴۳۲	شد و در و صاف معشوق	۵۷۳-۴۳۳
» دریان رکوة و صدقه	۵۷۴-۴۳۴	» دریان وجده اهل سماع	۵۷۵-۴۳۵
» دریان فضیلت ضمایشت	۵۷۶-۴۳۶	» دریان احوالے که در جام پریا شے شور	۵۷۷-۴۳۷
» دریان آذایس خوردان	۵۷۸-۴۳۸	» دریان تقص و تحریق توب	۵۷۹-۴۳۹
» دریان آذایس نامد و کشیدن	۵۸۰-۴۴۰	» دریان مستلزم سماع و بکاره قص	۵۸۱-۴۴۱
» دریان خواهد تکانستی لحاظ	۵۸۲-۴۴۲	» دریان بعضاً بجالس سماع	۵۸۳-۴۴۳

ردیف	عنوان	تاریخ	مختصر
۵۴۲-۵۷۱	نکره در بیان هست	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	نکره در بیان هست
۵۴۳-۵۹۶	د + بیان نه فارج و مذکون با انتزاع و دلیل و غلط	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د + بیان نه فارج و مذکون با انتزاع و دلیل و غلط
۵۴۴-۵۶۷	د در بیان روح و نفس	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د در بیان روح و نفس
۵۴۵-۵۶۸	د در بیان الهام و سوسن و بیان	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د در بیان الهام و سوسن و بیان
۵۴۶-۵۶۹	خطر و خطریست و در پیرو بود و سابل شدن	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	خطر و خطریست و در پیرو بود و سابل شدن
۵۴۷-۵۷۰	د در بیان فضیلت رکابی بر حکای و لایان بر زمان و حقیقت زمان و مکان	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د در بیان فضیلت رکابی بر حکای و لایان بر زمان و حقیقت زمان و مکان
۵۴۸-۵۶۷	د در بیان رطائف	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د در بیان رطائف
۵۴۹-۵۶۸	د در بیان بزرگی خدا - شادی	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د در بیان بزرگی خدا - شادی
۵۵۰-۵۶۹	د در بیان بزرگی خدا - شادی	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د در بیان بزرگی خدا - شادی
۵۵۱-۵۷۰	د در بیان شفقت و تیری	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د در بیان شفقت و تیری
۵۵۲-۵۷۱	د در بیان امر و خلقانه خانی عصادر	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د در بیان امر و خلقانه خانی عصادر
۵۵۳-۵۷۲	د در بیان تکمیر مراثت شلوک	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د در بیان تکمیر مراثت شلوک
۵۵۴-۵۷۳	د در بیان عرضه که ایشان مستغرق شده	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د در بیان عرضه که ایشان مستغرق شده
۵۵۵-۵۷۴	د ایشانه و تورانی	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د ایشانه و تورانی
۵۵۶-۵۷۵	د ایشانه و تورانی	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	د ایشانه و تورانی
۵۵۷-۵۷۶	در بیان ایشانه و تورانی	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	در بیان ایشانه و تورانی
۵۵۸-۵۷۷	در بیان ایشانه و تورانی	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	در بیان ایشانه و تورانی
۵۵۹-۵۷۸	در بیان ایشانه و تورانی	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	در بیان ایشانه و تورانی
۵۶۰-۵۷۹	در بیان ایشانه و تورانی	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	در بیان ایشانه و تورانی
۵۶۱-۵۸۰	در بیان ایشانه و تورانی	۱۳۹۰-۰۷-۱۵	در بیان ایشانه و تورانی

شماره ۱۳۹۰

ہو وال غالب



رَبِّ الْكَوَافِرِ لِسَمْ وَلَهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

حمد متواتر و شکر متکا شر مرخد اے را که مکرم گردانید او بیا سے خود را بزرگ در دنیا
تا بکار ایش آں التفات تھائیں و صفتی کردانید از ائمہ غیر حضرت اور اطاعت نہ تھائیں لیں
ضیعیت گویہ بدیت التفات لی عشق اسے حضرت است و جان مشتاق اسی طریق
رحمت است و بدیت بخشی سو نیت تھائیں تا بانو اور عرفت او نور کردند ایں ضیعیت کا
است عشق بخشید براستے سو سے خوش و غریب دعا یتے پدر ویش پور و دلمخ خوب غفاران
خون گرد ز عشق این دل ریش و گدازش دادہ دلہائے ایشان را بیپ شوق
لیقائے خود تاریوئہ غم پا آتش شوق بگداختن و لم اپیا تگدازش یافت ایا
غیر ایان پر ز شوق آن جمال لایزاں لی و بیحال لایزاں راست پس شوق و
برقص آبد دلم ارشوق حالی و سمجھائے بکشافت کرد تا آتش محبت بسوخته
ایں ضیعیت گویہ بدیت عشق تو آتشے بدل و جان ما بزرگ ایتک بسو قیم ز عشق
بسو قیم بزرگے خوش گویہ بدیت کرا جمال نظر بجمال بمحنت و بجزیں صفت که
تو دل کے بری و راسے جمال بزرگے خوش گویہ بدیت حیرت اندر حضرت است
بیشی و بستگی پر گداں گزوی قیم و گزوی قیم کرو گداں پس ہر کاہ کہ خواہن
و رحرحے عظمت اجلاں بثہا بند عقل خود را مستخرق و رہشت یا بند ایں ضیعیت
گویہ بدیت جمال لہم زیل لایزال راز جلاں دا زین دو ویدہ خون ریزا احتمال بخیں و

دیباچہ

چودیده با خرق خوں از شوق بجمال ده هزار صیرت و پشت و گریان افزوونه
و چوں خواهند که از غلبه و پشت رویے گردانه از سرا و قات بمال تا آیوش پوش
ایشان رسانند که نویں نشوید و صبر را پیراین خود سازید و مجذب را کام هنر مانید که شاید
جمال زو انجمال ما همین شماشیداین خصیقت کو یوری رجاعی شایان بجمال ناشناخید و در
عشق پس که باشی نمایید هرگز درست و ایجاد خواهید و در نهضت عاشقان دل آنیز
پس بدین اشارت میز پسر صرف بایسته و میار رو و قبول و فاقات و حصول غرق
در بیان معرفت و سوخته کاش محبت بیانهای خصیقت کو پیغاطعه غرق در بیان
معرفت گشته هم چوں کشمکش کرانه پیدا نیست و سوختن شدن نصیب بیان و لجه
ساختن کار بجان شیده ایست و زمام اختیاری بید قدرت جل جلال درند و اه
برآشناه رضا نهاداین خصیقت کو بیانیست برآشناه رضا نهاده اهراینک و
که نزد اهل و لال زین صادقان نیست پرایه عشق تو جان را بتو و میخواهم پنهان
کار من و کار عاشقان ایست و

نعت

وصلواتی پایاں و تجیات فراول برئی او وجدی و محمد رسول اللہ علیہ السلام
و سلم صلی اللہ علی من یکفت که سر و بحیان و پیشوائے مسلمان و عالم پیغمبر پر ایست باه
صلواتی اللہ و سلامه علیهم عین بزرگی خوش کو پیغاطعه حمله اللہ و ملیکیت پیغام برئی شیخ
والا ظریف فتن علیه الرئیس الامیک و میان ملک خشی محمل ایمه عالی و ملکیت ملک خشی
مقام الرؤوف رجھیت ایں خصیقت خوش کو پیغاطعه قدر عذر و دایم الیش رفی و فایض
علیکم و فیاضت العشاری و ملک عالمگیر ایضا طرف و فتن کلو آله و مبارکبندیم و متشنی علی
الآخری و پر عترت ویلان او که پیشوایان خلق اندوراه نمایان عوت چنان رفعت

شد رحمت ضاد تعالی با و ایانکه کرد عرش اوینه و حجت بیان عن بادر بزمی پیوی نمی که بزرگی هست نیست آنکه
من کنم من محمد اسلی اللہ بدهی و سلم را قول خود بگین بمحیکن من قول خود را بدم کرد نمکه تبلیغه مسلمان
سته باهنا بسته هست ره نمی که در ایم راست و دشمنی ای او برپا شد و هست برو ایه که برخاست
عاشقان - ما دیچهار و یکم هست که آن روز و سیکنده هیئت شکان کا شکنی آن بدر در میان
نیاس خرام کند برسوختن ...

رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حق ایشان فرموده بہت اضطرابی کا الجھوڑا پر گفت
 اقینہ تھم اپنے کو خوش گوئی خر ہد الخبیل العین من ال فحیل ۴۔ وہم باعثہ
 کیا یعنی انہی الشجراں کی کیکھم مسالہ مدار اللہ مائاخ طاہرہ قمالاً خ لسمیلہ بن
 فی القلم عمرہ علی اخصوص بر ایلہی نوین ایوبکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 کہ بعد از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاضلترین یادہ بود خلیفہ رضی
 رب العالمین وسید اہل تحریر و بادشاہ ارباب تحریر بود و کرامات او مشہور
 و آیات دلائل برکت طاہر و شاشیخ اور متفقہ ارباب مشاہدہ وسید اہل سنت
 روایات حکما بیان از کلامات اوست دار تافلیمیہ و آموال تاعلیمیہ و آنفاس
 مقدُّ فداۃ و کسلنا موجود ۵ و مذہبی حجۃ اللہ علیہ روایت میکن چوں امیر المؤمنین
 ایوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ خلافت بیعت کبر و نذر بر شہرہ خلیفہ کرد و راشا و خلیفہ
 گفت و اللہ و مکنست حجر یصان علی الومارۃ کوئما و کائیلہ قط و لا گنست فیہا
 سر اغباؤ لوسالہ اللہ قضی فی سکون و عکوئی کوئی قیامی مع الومارۃ من
 شیخ حنفی بخط میارک حضرت سلطان المشائیخ قدسی اللہ سر و العزیز فرشته ویدہ ام
 قال الحنفی رؤوفی یکم رضی اللہ تعالیٰ عنہ انتہی خلیفہ مسیح مسیح مسیح
 لف نامنی خلاصت بیعت بیعت احمد رحکایتہ آمدہ بہت کہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالیٰ
 عنہ و حبید خلافت خوارزمه از زبان امیر المؤمنین ایوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ را در جملہ
 خوازندہ بود و خلوت اس تھے پرسید کہ از معاالمہ امیر المؤمنین ایوبکر و مشتولہمہ کو اچھی بگوئی
 استوار اس بکشم اتنے کوئی
 ملہیا ان من چھوٹا کامہ بکدم کسی بروئی خواہ کردہ شد ۶۔ ایشان امام اخلاق ایشان عزیز
 فرمادی خداوند مخدوم ایشان بیعت برکتہ کائنات کو خداوند را و کمال کے کو خداوند کیان و غیرت کیان کا کامہ
 امیر المؤمنین ایشان سلام خداوند کو فتحتہ کو راستہ دست بدینہ و کوادھیکر و عشقی کوئی کوئی کوئی
 کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی
 شروع و چندے بیست کوئی
 بودم من حبیب برکتہ کوئی
 من ایشان امارت نادر ضمیمے تعالیٰ برکتہ در باطن و نہ در باطن و چہ حبیب بیست مانیا بیسی بودم ایشان
 چن گفت پرنسے مولیٰ ایک رضی باد خدا تعالیٰ ایشان تو خلیفہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم
 ایوبکر رضی اللہ تعالیٰ عزیز کم من خلیفہ من خواں ایک بعد دیست

وَلَوْدِی از سینه مبارک خود لفظ برا کردی از این لفظ بوسے چکر سوخته آمدی امیر مسیح
عمر فتحی اللہ عنده یوں ایں سخن بیشتر بگردید و گفت که من در همه چیزها تابع
او در مشغولیهای تو انگریز گرد فاما بوسے چکر سوخته از کجا تو انگریز اور دو محارم از بخواهد
که امیر المؤمنین ابو مکرم صدیق بدین بشارت شخصی صدیق اللہ تعالیٰ الحسن
عاصمه اه و زینی بکسر حکایت احمد و حمادیه بسبب بود که امیر المؤمنین عمر فتحی اللہ تعالیٰ
سخن کرداست گفته یا بیانی اللہ تعالیٰ شعر لامی فی صدقی الحنفی کاشکے که نظر کیک دکو
بوسے از مویهای که پرسیه مبارک میر المؤمنین ابو مکرم صدیق یو دشی اللہ
تعالیٰ عذر بعد از این امیر المؤمنین عمر فتحی آن زن را که در حال اذنو و اورده بود طلبیه
و گفت که مقصود من از تو تفصیل میان معانی بوده والا غرض بیکر در میان بنو قهرا و
پیروان و اولاد یگذشت بخط مبارک حضرت سلطان المشائخ قیسی اللہ سیسرا و
العزیز نور شریعت و امیر نقیب ابی ثعلبی بالعینی قبیل و حماله و قتل لیقویه تحقیقیه الشافعی
اللہ تعالیٰ عینی اللہ عین الشافعی قال اللہ تعالیٰ علیه السلام کان لدن فحایة ندوت و کلی عینی و معمتنی
و معمتنی و در آخر عمر دست پانزده روز بر جمیت مردم حرم ذات پاک او شد و در سال
ثنت عشرین ایام ابریور بر جمیت حق پیوسته و بخط مبارک حضرت سلطان المشائخ
قیسی اللہ سیسرا و العزیز نور شریعت دیده ام کلامات ابی ثعلبی قیام علی رضی اللہ تعالیٰ علی
الباب الگدیم کلیه مسندی فیله فهال اللہ تعالیٰ و اللہ لیلذین یکشون اولاً حسین
لیغیره ایام اعنه و اسفرع بحیث فرشلی کاشکیت کلیجیل لا اخر لاه العق اصفت و لاه
لشیلہ الفرق اصفت الیقشیق ب محفل الحفل لادن ساین فیما مختلف از ام
سلسلہ پرسنی که اشد تعالیٰ جملی یکنند مرخص دادند سیسته میرزا کیرمی اند اندیلی و در بخشش
در سیسته کاشکے بی بوده بوسے در سیسته ای بکسر حکی اس تعالیٰ عورت سیسته تو آزاده کرد و خدا نیز از ایش
دو زن گفت عاریش بود مردی بکسر حکی عورت نام دو مخفیت نام بسیم تحقیق سلسلہ برگاه
که وفات بافت ابو مکرم استاده شد علی راضی باد خدا نیز تمامی از ایشان برادر و ازه لک خدا را
بیکاری یاد نمی کرد و ازه بیس گفت قسم خداست بوده مردین را ساخت اس تواده در
او ایل و قویکار نمی کردند مردم زانم دین و در اکثر قوه قویکار نمی کردند بودی تو ما نند کو بیه
که در حرکت نیورد باد تند و قوی و در کنه اور را باد نمی ساخته *

وَيَقُولُ مَا نَفِخْتُ إِلَّا كُوْنَرُ الْعَالَمِ فَالْجَنَّةُ أَكْبَارٌ وَالْجَنَّةُ حَسِيقَةٌ سَمَاءُ الْجَنَّةِ دَرْجَةٌ
إِنَّهُ تَحْلِيقَةٌ كَوْنِيدَ

قصيدة

ثَانِي اَشْيَىنْ اَذْهَبَ فِي الْغَارِ
چُوْلْ بَنِي شَفْقَ چُوكْبَرْ عَتْيَىنْ
اَوْبُوتْ پَيْسَبَرْ يَكْزَرْهَ
اَنْبَيْهَ دَرْدَأَوْ بَحْلَقَهَ دَيْنَ
دَرْدَأَوْ بَحْمَرْزَلْ چَبَگَرْشَ
حُورُو غَلَانْ زَجَعَدْ وَكَيْسُورَاهَ
ذاَنْ خَشِيمْ عَوَامْ نَهَيَانْ بُودْهَ
راَفْضَيْ قَدَرْ دَرْأَوْجَبَ دَانَدَ
بَمَرْ رَاهْجَوْ خَوِيشَتَنْ بَيْنَهَ
نَهَرْ رَضَقْ وَهَوَادْ كَيْنَ خَيْزَدَ
چَرْشَتَنَادَكَهَ هَرَدَيَانَ كَپَستَ
كَهَ عَلَيْ رَاهِيَانْ زَيَانْ خَوَاهَهَ
دَرَنَهَ صَدَقَشَ خَلَاسَتَهَ بُودَهَ
بَارِجَيْرَ چَبَگَوَهَ بَرَوَهَ مَلَكَ
بَاهِنَينَ دَشَنَهَ نَيَاثَ دَوَتَ
تَوْ چَرَسَالَ دَهَهَ رَجَدَلَيَ
تَوْزَيَانَ فَضَسَولَ كَنَهَ كَوَاهَهَ
بَرَابَرَ بَادَ وَشَيرَ خَدَاسَهَ

وَرَسَرَاهَ كَهَ سَرَوْرَ سَوْلَسَ وَيَارَ
اَزْرَيَانْ صَادَقَ وَزَهَيَانْ صَيْقَتَ
عَالَمَهَ قَصَدَ كَافَرَيَ كَسَرَوَهَ
كَشَهَ تَشِيهَهَ بَوشَ رَوْحَ اَيَّيَسَ
صَدَرَوْ لَقَشَ بَندَزَيَبَ فَرَشَ
بَلَيَشَ اوْرَفَتَهَ اَمَدَتَادَرَگَاهَ
صَورَتَ وَسَيَرَشَ بَهَدَ جَيَانْ بَودَهَ
حَورَصَهَ رَقَيَ اَمَشَشَ خَوَانَدَهَ
اَنَكَهَ اَبَدِيسَ دَارَتَنَ بَيْسَهَ
چَشَمَ بَوْبَکَرَهَ بَيْسَ زَدِيسَ خَيْزَدَ
اوْچَهَ دَانَدَكَهَ تَاَيَشَ جَيَانْ چَيَسَتَ
اَنَكَهَ جَيَانْ بَهَرَخَانَدَالَ خَوَاهَهَ
كَرَنَجَاشَ لَطَافَتَهَ بُودَهَ
مَصَطَفَهَ كَهَ بَرَوْسَرَهَ مَلَكَ
مَرَقَفَهَ گَوْكَشَهَ زَادَعَدَهَ بَوْسَتَ
مَصَلَتَهَ بُودَأَنَچَهَ كَرَدَ عَلَيَ
بَودَبَوْبَکَرَهَ عَلَيَ ہَمَاهَهَ
آفَرِينَ خَدَاسَهَ سَبَيَ بَهَتَاهَهَ

وَبَرَامِيرَ المَوْنَيَنَ حَمَرَخَطَابَ رَجَيَ اَللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا اَمَامَ اَهَلَّ تَحْقِيقَ وَانَدَرَ
بَحْرَجَبَتَ خَرَيَنَ بُودَوْمَيَاتَ وَفَرَاسَاتَ مَشْهُورَ بِصَلَابَتَ وَفَرَسَتَ مَخْصُوصَ

و میا پر

و حضرت رسالت صلی اللہ علیہ اے سلم فرموده بہت احکم یعنی تعلیٰ گئی کہ سائیں عمر بن حنفی
بِاللَّهِ تَعَالَى أَعْنَهُ أَزْكِلَاتٍ اَوْ سَتَ كَمَ الْعَزَّلَةُ تَرَاحِمَهُ مِنْ مُعْلَطَةِ الْشَّوْرِ وَ نَيْرَ لَعْنَةِ الْمَدِّ
الَّذِي يَأْدَرُ اَسْتِسْمَتْ بَعْلَى الْبَكَوْلَعِيَّةِ الَّذِي يَأْلَوْلَعِيَّهَا كَمَ وَبِرَبِيلِ حَمَالَةِ اَشَرِ
بَلِيزِ رَابِيَّةِ اَسَلامِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَمَرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بَرِسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ اَمَدْ وَكَفَتْ لَمَّا حَمَلَ مُحَمَّداً فَتَلَّشَ اَهْلَ السَّمَاءِ الْيَوْمَ بِاسْلَامِ عَمَرٍ فِي اَقْلَلِ اَوْ
طَالِ اِغْلَالِ اَهْلِ التَّصَوُّفِ بِكَبِيرِ هُرَافَعِ دَهْلَاتِ اَندَرِیَسْ بَرِ وَسَتْ دَارِ عَبَادَتِ دَرَوْ
عَدَلِ اوْ کارِ جَهَانِ رسَتَتْ بِاَسْنَادِ اَجْبَبِ دُرَرِهِ کَمَ اَزْدِيَّهِ سَرَخَاقَانِ رَوْمَ رَادِرِ وَهَرَکِ
پَاِنْصَدِ فَرَسَنَگِ رَاهِ باِشِدِ وَبِرَشَخَتِ باِدِشَارِیِّ لَثْسَتِ وَبِحَجَّ خَلْقِ باِبَنَادِ اَشَتِ وَسَخْوَرِ لَکِ
اوْ رَوْزِ جَمَدِهِ بِرَسَرْبَرِ وَرَعِینِ اَوَسَے شَلَبِیَّہ کَمَهْنَتْ بِاَسَارِیَہِ بَجِیَلِ بَجِیَلِ بَکُوشِ سَارِیَهِ
لَرْشَکِ کَدِ درِهَادِهِ نَدِلَوْدِهِ دَیْنِ حَرِبِ رَسِیدَتِ آکِسِ لَرْشَکِ کَرِانَهِ دَیْسَتِ کَفَارِ کَمِیَّهِ دَیْنِهِ اَسَنِ.
کَمَ اَزْرَادِهِ دَرَهِ کَوِهِ بَهِرِ وَلَدِ اَمِنَهِ وَرِشَکِ اَسَلامِ زَنَهِ دَرِیَافَتْ وَمَوْشِیَارِ شِدِ وَرَادِ
آکِ دُرَرِهِ گَرِیَفَتْ تَاکَفَارِ کَمِیَّسِ کَرِدِهِ بَوْدَنِهِ مَایُوسِ لَکَشْتَنِ وَارِسِ قَنْجَعِ بَرَزَگِ اَزْکِرَ اَسَتِ
اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَمَرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بَرَادِهِ وَقَتَّهِ عَمَرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بَنَوَاتِهِ
بِرِنَهِ خَشَتْ بِرِنَهِ آنَهَابِ بِرِلَشَتْ مَهَارِکِ، اَوْ سَخَتْ بِتَافَتْ گَرِمِیَ آفَتاَبِ اَنْزِکَرِ دَنْهَنْزِ
غَضِبِ چَانِکِ فَتاَبِ دِیْرِلَفِرِانِ سَفَرَتْ عَزَّزَتْ لَوْرَا زَادَابِ اَسْتَدَنِ جَهَانِ تَارَتِ
شَدَهِ عَلْعَلَهِ رَهْدِيَّهِ اَفَتاَکِ وَکَرِقِیَّاَسَتْ تَاِجِیَّمِ شَدِهِ بَعْدَهِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَمَرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
عَنْهُ بَنْظَرِ رَضِنَهَا جَانِکِ فَقاَبِ بِیدِ آکِ نُورِبَدِ وَبَانَهِ خَشِیَّهِ نَدِوَدَتْ خَلَافَتِ اوَدِهِ سَالِ
وَشَشِشَهِ وَلَجَهِهِ زَبَوِ وَرِنْخَهَا بِمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ هَنَنَهِ طَلَبِیَ شَدِهِ وَرِسَنَهِ ثَمَثِ وَعَشَرَهِنِ
بَرِ وَسَتِ اَبَنِ لَوْشَهَهَادَتِ یَاَفَتْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خَواجَهِ بَسَنَائِیَ دَرِحَّمَجِ اِیَسِ خَلِيقِ کَعَ

ظہوئی

انگرِ طَهِهِ رَسِسِ دَادِهِ	وَانِلِیَسِنِ ماِرِشِ دَادِهِ	دِیرِهِ اَزِ طَهِهِ رَسِسِ دَادِهِ
-----------------------------	-------------------------------	------------------------------------

سَلَهِ حَقْتَعَالِ کُوِیَّهِ کَنَهِ بَرِزِهِانِ عَمَرِ رَضِيَ بِهِ، سَدَسَهِ تَعَالَیَّهِ اَزِوَسَلَهِ کُوِشِهِ گَرِقَسِ دَهْتِهِ بَهْتِ
اَنَّا سَیِّدِهِ کَانِ بِدِ سَلَلِهِ دَشَانِهِ دَارِسَتِ کَمَنِهِ دَهْهَهِ، وَشَدَهِهِ بَهْتِهِ بَرِسَخَتِیِهِ بَوْرِنَهَا زَلَگَانِیِهِ دَنْیَا بَیَّهِهِ سَکِیَّهِ
وَحَنِنَهِهِ بَهْرَشَدِهِ بَهْتِهِ اَتِحَمِجِهِتِنِ شَادَشَدِهِ اَهْنَهَشَهِهِ بَهْتِهِ اَسَماَسِ اَرْفَوَرِمَلَانِ شَهِ دَنْ عَلَهِ.

برپیا چه

نائب حق زبانش بحققت	شناخت رفاقت و خفت	کرد همانجا به امارت هم
بهره از هر زمان زمانه او	سایه اسلام خانه او	از پیش دید در نیاه است او
سر اینیس و راستانه او	روح کره فریاد میرتش	سر اینیس و راستانه او
راحتی داده دیره بر و ش	کل پیاده نگاهد و باز سوار	راحتی چون سوچنگی کرد
راحتی داشت داشت	روئی چون سوچنگی کرد	کل پیش پاک و رکاب آرد
	از پیش حکم ناقش اشتیاب	نامه او نخواهد داد حجای

و بر امیر المؤمنین عثمان بن عثمان رضی الله عنه که لبخ حیا و احیا، اهل صفا و تحدی رکه رضا پیاو و پیغمبیرت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آله و سلم غصه آله و سلم غصه پیاو و پیغمبر میزین اتصال بخطاب ذی النورین مشرف گشتند جامی فلان مشیح جمیع ایل و عرب پیش بیش ایمان بود و با نواس عکرم و لفیر طعم مخصوص اهل میاس خصم و بو فو عسل مو صوصت و از غایبت حلم و شرم و همایت پیغمبر پیاو که پیغمبر سخن مبارک اویسته شد و فضائل او پیا ایسته تماقیب او طاهر عجل لله تعالیٰ ریاضه و ای فناده رضی الله عنهم روایت کرد هاندگه رو رججه صریل الداران زد کیم امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنهم بود که چون غوغای پدرگاه او رسید فلامان اسلام برد بستن امیر المؤمنین گفتند هر کیه میباشد بر نگیر و از مال من آزاد و ما از پیش او از قرش جان بخود بپرداز آمدیم امیر المؤمنین امام حسن رضی الله عنده بد رسایل ایام پیا ایشتم و پیغمبر کیم امیر المؤمنین عثمان آمدیم امیر المؤمنین حسن علی رضی الله عنده سلام کرد و گفت یا امیر المؤمنین من بپے فرمان تو بامسلمانان شمشیر متوجه کشد تو امام پر حنی مرافیم و هتابانیه ایس قوم از تو فرع کنم امیر المؤمنین عثمان گفت یا این آخی از جمع و ای جلسه فی پیشک حنی یا ای اللہ یا آفرید فل و حاجد لئا کی اھر ای اللہ ماءوسیان اهل سلوک ایس مقام رضا است آس را رعایت کرد و بدست خلافت او و هیئت احمد کم و هر روز بود و بدست عمر او رهشتاد و رهشت سال بعضی گفته اند نو و سال و بوقت ششمیا و است مصحح است بر کنار او بوجو در ورچهار شبیه بر وست یعنی اصر شمید شار رضی الله عنده سلطان ایسے فرزند را در میان بازگردی شیخین و رخا ن خود کرد اگر بیاید نکنند ایسے احکم خود بپرسنیست طبیعت ندارد و در مخفیت خون -

دینی احمد

چنانچہ حکیم سنا کی در طبع ایں خلیفہ راست گوید وہ

قصیدہ

بیو شہم اه خلیفہ پست
زانکہ دانت جانش راز مر
بیشتر ایں کہ اسی من الائیں
کھل شرمش کشیدہ در دیدہ
در کنار شرف بر آمد اُو
تور جانش چو صحیح صادق
ذوالارحام بود و عصیش
زشت زنگی بود نہ آئیش
بند و میتن ہوا کے خواہ
سوے یاں خوشتن پشت
فیکنیک ہم خاویت خشت

آنکہ بجاے مصطفیٰ نہست
اک نکتہ بود بود از شرم
عین ایال کہ بود جز ختماں
دست مشاطہ پسندیدہ
هم ز اسلاف ہسترا مدار
ول او با بنی موافق بود
فتنه را کہ خاست و قصیش
اک تزویہ فتنہ و کیتہ
خلق و عالم ہر آنکہ نیک پاند
او چہ نیک بود نیک یافت
ذانچناں پونکه ختم نوشیت

و بر اسرار المؤمنین اسد اسد العالم، علی این امیر الطالب کرم اللہ ویہ کہ براور مصطفیٰ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وغیرین بجز بلا حریت ناری والو مقتدی اسے اویا پیشوء اسے کے
اصفیا بود و با و صاف بذل و عطا و رزق و رعناء و فقر و صفا سیان صحابہ کرام است
شدید قوت و شوکت از حضرت غوث بخطاب سدا هم العالم خاطب گشته و بکثر
نیم از جمله صحابہ رضوان اللہ علیہم گھبین بقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اذا مدنیتہ انیلہ و کلی بایدھا شخصیں گشت و لیھلائق لئے غریبی و احتیاط لہلائق
غم و محاجعت خرقہ فقر کہ از حضرت بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و رشی
معراج رسیدہ بود میان خلفاء ارجیع مشرف او گشت لاجریم تاروز فی
لبست سنتہ الباس خرقہ مشائیخ قدس اللہ رسحم الغرز از دمامہ و داین کاروی
سلف پرس نزدیک است که کفایت کردیشان اسد تعالیٰ ملکہ نہ شهر علم و عمل در ایش تھے
اگر بود سے علی برازندہ بای شدیدے عرب

استقامت از دگرفت و اورا او تصریح مقالے پر فوج برت دشائے خظیم چند
رحمت اند علیک کوید شیخنا فی الْعُصُولِ فَالْمُبَدَّأ فی الْعُلَمَ فی وان رو سوال از دن
که هنرمندان کاراچیست فرمود و عنای القلب پا الْلَّهُ یعنی هر کجا بخدا است جای تونگر
باشد شیخی دنیا اور اروپش شکن و سلطان بارک حضرت سلطان المشائخ قدس سرہ
الغیر میشنه دید و ام ثالی علی یوم تختی برآ ناالذی میستن امی تھیں کہ کلیشت
عائینا تو کوئی ام کیست الملا خیر ام و فیکم الصاع علیکم الاستدر کہ سیمیه ام کہ آسیا
کاشم کیسها فی هی کا طبقہ یہ است آسیل و ایو طالبی خامہ کلما قدر مکرہ
و سیما کو علیکم الحکیم زین انتقام الاصد الشیخ از دن مکیانه بیرونی افتد ہم فکا کا
واسعہ اوقات عائینہ رضی اللہ عنہا یوم کمال جتنی اذی این ہو کر جہا
لکھنہ ایک دو آنکیت فاسکھو بعثت میرزا از یعنی ام کا جھی، کل قامی
املک یعنی شعر قردنی اوا بخی ایک قفقلاں ہمیک امکن لکھی یعنی بخو و دت عمر
او شخصت رسال بود و عزیز الرحمن بخی که جات معاویہ شده بود و فی آخر فرستاد
ماوراء نما زا بیرونیین علی رضی اللہ عن رایہ تج زہرا کو و نمی کے زد کہ روز زیست
روز اوریشہ بقدر ہم باه رمضان سنہ ٹلشن من ایجرہ شہادت یافت خود بسنای
در عرض ایسا خلیفہ بزر حق گوید -

قصیدہ

لے کے نہایت بخوت ایجاد امیر حیدر گوپس از عثمانی ایجاد بخش مانع سلطنت
سلیمان شیخ یاد ہلی و ابتدی علی مرتضی ہست کر اندہ مولیہ سلام نے من اس کے نام نہاد و ہست
مرا نہ در من حیدر نامہ شیخیکہ در فیقت بیسہ تندی و شجاعت زاد را در نظر شمارہ علمی بیکنے آس
شیر بیرونیہ کو نکان تمام بیکتم بہر من علی ایشان بارہ بیوان بزرگے نام نہاد علی را اور اوس کی پڑی
خود را در آن علی فاطمہ و حضرت اس بہست را بخابی حاضر فتوہ پس بر مکاہ کہ آنہ مکروہ پنہ امشت
ایں نام را و خود نام نہاد علی حیدر بیکے از نامی اسے خیر سست وناہم پید فاعلہ ما در علیست
و سندھ بیچنے نہ ترک را کو بد میکنیں من کافر اس کو کشتن بہر اگفت عالیش راحی باد خدا سے نکالے
انس مور جملی و قدریک ترب شد علی کبی ران عایش پس تر کلام نہ کرد علی باعایش کلام بسیار
آیا تو ما دشاد کنست اپس خیس کرد اس علی پس برسنا علی بخشچیل اس ناہ کہ تھیں مکونت بگرفتاریم
نایا شد فردیتہ -

زنگ ای باطل هر شجاعتی خواست
 آن خصلت آفته سه که قبول آن عالم و از عالم ای دل
 هم نبی را وحی و حمدا و حمدا پیغمبر از جا شاش شا
 آه از سید و حبیر پیغمبر ای دل
 لافتنی کرد مرو را تدقیقیں شرف نکفت دل بر دین آف
 آفه ای دل بر دین آفه ای دل بر دین آفه
 آل یا سیس شرف پر و وینی ای دل بر دین آفه
 راز دار پیغمبر آن سید
 که خدا و مذکولی من والاه راز دار خدا و پیغمبر
 کیان نقش نامه تبریز
 خاذن گنج نامه تا ویل
 لطف قیاس چو دید و دل
 عشق را بخوبود و دل را که
 شرع را ویده بود خوبین ای دل
 از پی ساگلی پیک و دل
 خواجہ روشن که فسر او
 کد خدا کے زبانه چاگرا و
 سوده دل است و اشاغی
 مرتضای خود کرد و نیز و لش
 هر دو یک کعبه خروشان دو هر دو یک در و کانه شان
 سرو پیراهه شرف بیوشه دلو و دل
 دلو برای دل بیوشه خوش بود دل
 دل او عالم معانی بود لعنه دل آب زندگانی بود
 عقد ای باقی بیوشه مساوی
 بود در زیر پایه طوبی و پیرامیر المؤمنین حسن این علی ابن طالب رضی الله
 تعالی عده که جبار کوشش مصطفی و فرزند زیر بود و از همه خلق مصطفی مائده نزد بود
 از فرق تأافت و امیر المؤمنین حسین رضی الله تعالی عزه که از تأافت ناقدر می باشد
 کجان کرم و محض ناطعه و ثقیلت و لیاقت بود و امیر المؤمنین حسن دو سال داد
 از امیر المؤمنین حسین بیشتر بود و کشف بمحبوب آورده بود که دسته اخراجی از ایوان
 درآمد و امیر المؤمنین حسن در کوشش پیش و رخانه بخود شدست بودند آس اعرابی شناس
 ما در و پدر امیر المؤمنین حسن را و اون گرفت امیر المؤمنین حسن گفت یا اعرابی کم
 گرسنه شد که وی از شدنه کشته شد ای پیشنه بود و او بچنان و شناجه میداد
 امیر المؤمنین حسن غلام را فربود که در دل خانه بر و وکیل بزرگ و نیزه دل بر پیرامیر
 و دیگر اعرابی بدهیوں اعرابی لذت چنین بشنیده گفت اشمه آنک این دل
 اشمه حمله اشتر علیه و آلمد سلطهم و شناها و دعا گفتن گرفت بعد گفت که من اینجا بجز

حضرت آدم ام القرضاوی معنی صفت تحقیق میشد که در حوقم نزدیک ایشان
بیسال باشد و بجهات اتفاق رعایت شود و بدینباره در حوقم مکافات و احباب مبتدا و از
كلمات اوست فی الحال الوضیله علیکم دیگر خطا السیر ابریفان اللہ مطلع علی
الیقیناً لیکن مدر علم حکایت و احوال بدینجی بیوکدش بصری بالکلمات و میں علم توجہ برداشت
و دست خلافت او شدت با و پاشروده روز بروز و مدت عمر بیش از هفت سال زن ایل بوئین
حرث جده بذلت الاشد علیکن ری با لکھن سعاد و بطریق که دست او امیر المؤمنین نزدیک
راز پرورد و راه بریع الاول سمع واربعین بار بیقا خرمید ضمی اند تعالیٰ عنده حکم شاید

قصیده

<p>آیا زکیسا و اش بوسے علی در رسالت رسول و شید است دوست راچیت زیمه دوست سید قوم اویسا او بود دیده و دل حبیب پیش کے را چشم صدق در دلائل او ایک عرق و قفس و خلق کریم</p>	<p>پو غل آنکه در شام دلی + در سیار بی مودی اوست نامه دوست بیک دل اوست قرۃ العین مصلطف او بود حکر و جاں علی وزیر اما مشکن صدق در دلائل او بیو داند حب و خسلو عظیم</p>
<p>و رامیر المؤمنین حبیبین بن علی این ابیط از بی ایشی اللہ عزیز آل محمد وارجمند علائق محبو و شیر و شست کریلا و با و شاه عالم و ای بیور بی اللہ عزیز و اتماق ہمہ خلاقو ہست تا حق خدا ہر یو د امتکن حق یو د چوں حق پوشیدہ شدہ ایشی پر کشیدہ و تاجان غرض پر تدارکے حق تعالیٰ نکرد نیا رامید و از کلمات اوست اشیقون الامخواں لہنلائق علیلک در کشف محجوب آن وردہ ہست کہ روزے کے مردے نزدیک اسوا مدد و گفت اسے فرزند رسول خدا مل اللہ علیہ آن وسلم من مردے در قسم و اطفالی دارم مرا از تو اور وزیر و شمسی بیا ایا میر المؤمنین حبیب فضی اللہ تعالیٰ نے عنہ اور گفت</p>	<p>لایے می ترس احمد مراد ایل نازم بگیرد و میں خود لے در مال و میت نازم بگیرد و مکاہ و مکشی مدارد بس ایشیو ... ایشی لے جائز وار بیجیف ای دلیک نہ است ...</p>

دیباچہ

۱۲

پیشین مارازق و مراده است تا بر سر دلایلسته پر نیازمکه قیچی صریح و دیناره اداره فرستاده
معاوه است آور دنایم پیر المؤمنین حسین رضی اللہ تعالیٰ نعمت از هر چیز فقره نزدیک و در شیخ
وارواز و سے هذرخواه است که در باندیشی عالگریه انتقام کرد اینقدر است من ترا متظر
نمید اشتم ما را معدود را کیا ایل بلا یکم و از همه راه احتیاط و دنیا باز ناشده و مراده ای کم کر زد و بز
مراده است که دیگران نزدیگانی پاییز کرو و چوں اسرائیلیون حسین حسین رضی اللہ تعالیٰ نعمت
بپیش کر پلاسید بیو شیعه که ایل نامه فریکو نیز منزل کرد و آن راه خشندید بود و مرموم و مسلم شد حقیقتی انتیت یوده و دو تو
آدمیه عبید اللہ زیاد با چهار هزار سواریه و پرسیده تا آدمیه دیگر خیا که در میان ایشان
جیگنگ خانم یوده نیز است آپ را ایل بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم بیان
گرفته و با امیر المؤمنین حسین رضی اللہ عنہ نوزده تن ایل بیت حصیطه یوده ند روز
آدرینه دیم ماه محرم سننه احادیحی مرتضیان یا مرتضیان کسر از فرزندان اسرائیلیون مدتی است
و سکه تن از فرزندان ایتھضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ نعمتے علیها اوفر باندیشی ایل همچنان
و مشت آن شهادت پیا فشنیده دست عمراء پنجاه و پیشتر سال یوده شیخی ایلیه بخواهی
حکیم ختنی دو صفحه گوید -

فضیلیه

پسر مرتضی امیر حسین پیچون و سکه نیود در کوشش مصلیفه در عرب را کشیده ایل
هر چشم پر فریده در آغازی و رسارئے فنا و کشور دین بود در صدر ایل کوشیده
شیخ او پیش از مصلطفوی و فرا و عقد حقیقت نبوی + شنیدن ایل قص ریحانه و ایل
تاواریز شیخ ببر اور و نه عجم عاص از فساد و ایل نزد شرع راز و دلپشت پاک کرد
پایزیده پیش دریعت کرد مانکه از خاندان پر آرد گرد کر بلاد چوں متفاوت شیخ
نالک آیل پیا در عکس باخت جندا کر بلاد ایل تعظیم از مشت آور دلخیز کیم
و ایل تن هم رکیم ده و گلی کن ایل عاد عزیزان را شیخ و لیما چاک و ایل گرفت پیغمبر علیه السلام کوشیده
در کل دنیو تغیث را غشت هر سنتی دین خانمانی دل جمله ره اشتبه ریحانه ایل
پیغمبر علیه السلام را غنیم حسین رضی اللہ تعالیٰ نعمت و نیزه و پیکان

بر سر نیزه سرچا سیستان و همچنان اول از علی صدر راغب شویگر قریت و طاعنی فی بغ
لیں بدل باز خواسته خسین بشد و از خبر می شدند که مکتبه عرض میدارد کاتب
حدوف محمد مبارک محمد علوی الفرمائی امدد عو با پیر خور و بر آنجلد که چون عمر زیر
بنداد در خانه پیشخواه رسیده و نیزه خالیه آپنال در وجود تیار که شایان درگاه است
سیازی باشد و از ایام ایشان سعی داشتند الله علیه بذخالت گوش هش بکشید

ایضاً محتوا

چون نگه دینشتم نخواهد بسته	چون از قمر سیر و دسته
گراییش پیش روز و رخواه	ایکی خواه فسته و در خواب
کوس رحلت نموده بارگشت	چون آشکار که قوت نگارگشت

در حاضر کی اتفاق ایکی از چند نهاده ایشان که بیچاره و دسته ای اویزے آپنایان نداشتم
که و مختار نداش ایکی اگر زیور و داشتند که آنکه در دنیا یکی تجی غرق بودم عنایت
از کل قریت ایشان ایکی پیش رفته و اتفاق ایندی فیض ایشان هنگفت کشت محبت
حضرت سلطان اذیقیلی و ایشانی و ایشانی و ایشانی و ایشانی و ایشانی و ایشانی
ست کشند و ایشان در پاسه لایه لایه جان بده از عالم غیب در دل ایشان بیچاره آلقا
گردند که ایشان کشت عالم خسرو پنهان کردند ایشان قراش ایشان اگر چه ایشان جا و قراحت
ایشان بمحیف گوید بیعت قرار میطلی بیچاره ایشان نزے غافل چتر اثر نباشد مگر
پیمان قرار ده و بدین پیمان خوش بروی بیچاره ایشان خود بخیشا دا و قات متبرک دریشان
شیعی حال پیشان ایشان کشت عالمین ایشان کشت عالمین ایشان ایشان کشت عالمین ایشان
تو چشمکه ایشان کشت ریب عالمین بکشانید تا ایشان رنجات نفس بدرک وار تو
باشد و ایشان بحصول ایشان دلیت ایشان بیش نیز است که مناقب مشائیخ ایشان
معظمه خواه چنان پیش است که عنا شهقان درگاه بینی ایشان و مثیا جان عالم مجبت
خواه بودند و خلوتی خدا سے که راز پیغمبر را نفس و عواید خواه خلاص داشتند نه بزرگ
خواه گوید پیش است که کافی ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

تحیر را من سلیمان گیار است اگر ممکن بیش فرج و رحمت باشد و کانز لهم بالفضل فی خیر
منیل از فضل و کرامات ایشان و از کلمات روح افزاںے و مظہرات
الکشایرے و راه و روش و مول و نشاد ایشان و بیان ارادت خوش بخیرت
سلطان المشائخ والقصاید آباد واحد در خود بلان دستگاہ معطر مشرح بنویسی
بیت سرخط راز دل پیغمبر برسر زبان + دل می تھی کہ عمر شد ناکہاں کیوں نے
آنحضرت العلام عیشم را نور کے ویدنہ لامسرویسے حاصل شود و خاطر پریشان جمیع گرد و
و سعادت آخرت دیتا ہی ایں ضمیح کو پیغیت سعادت آخرت حاصل تو ان
کر دا اگر در داشت مردان زنی دست پر فرج سعدی خوش گوید بیت وست
در داشت مردان زن و اندیشه کخت ہر کربلا نوح نشید پیغمبر از طرف قائلش پیش اپنی
مقدمہ اوقات مشریقہ خواجگان چشت لشیع حال خوش آور دم و پیغمبر و زاری
از حضرت سلطان المشائخ در خواست کنودم تا این جمیع کہ مسٹر پیغمبر لا ولیا
فی محبت الحشیش جبل و علاست بکرم اللہ و حونہ با تمام پرسد چوں ایں بندہ بعونت
پیراں و کتابت ایں کتاب شروع کر دی پیغمبیرت سلطان المشائخ توفیق
اتمام یافت امیر شاہ گوید پیغیت موسمکین ہوئے داشت کہ در کعبہ رسید
دست پر پلے گیو تزویہ و ناکہ پرسید چوتھا عاصم و علیم ہست کہ باعث کتابت
ایں کتاب مجتبیت سلطان المشائخ ہست ایں ضمیح خوش گوید بیت
و گز من کی اہم آنکہ حال را بد و تمہاری دل نیکوان را چیلش روے
شال کر دم ہوسناک ٹھنڈم دل را زنگھا بھاک، چاک دو نام ہر کیے ایں مشائخ
کہا کہ مرتقب ایشان ذکور ہست بعد امیت شہم معلم ہست و درین علامتی
شیعیت ابوالقاسم نقشبندی رحمۃ الشریفی کہ دریا الخود و شیخ علی تجویری رحمۃ
علیہ در کشف الحجوب ذکر کر دی اندر کرد سردار بابا نام شیخ بخطاب سلطان المشائخ
یعنی شیخ شیعیت العالم رطب حرم الحق والشرع والدین ملجم کشتم و ایں خطاب معطر
سلیمان بود کہ آنحضرت در اذکر اشوار و بود کہ آنحضرت خلده انہو ریاست مرسی را کہ تمام نہادہ تو مہمن
پیغمبران اسکے پڑھو کار من بیو ایشان را بپوچھو اور جو ایشان رہیں و میاگئے ہو، ایشان را بفضل و
خوشی، پیغمبران خیلے ایشان۔

درین کتاب رعایت کردم پیشتر علی روایات و حکایات و لطائف و خواص
از سلطان المشائخ آورده از فوائدی که بیان اعلی از معلومات جانشین
سلطان المشائخ رعایت کرده اند جمع کردم و انجمن اعزازانی که بر قول و قلم
و پیان بزرگوار که مقررات سلطان المشائخ بوده اند و در نظر رسابک او پرورد
یافته شنیده رعایت کردم خواجہ شاهزادی بحیث خوش گوید قیمتی اهدت او هر صد دعوی
نهاده روح بر وید و قبول نهاده و از هر جا که نظره دستیه و قیمه در نظر آمد
کلام افرا و دیگر کتابک و مزموم گوس محبت سلطان المشائخ پیش زدن شرط آتش
محبت از چشمی دلبازی عاشقان پیروی می کرد و محابی شوق آتش
در پیزند چنانکه بزرگی خوش گوید بیت آتش عشق تو از هر طبقه است به آن زین
آتش از جان بخاسته خاسته است به نام شعر که ایں لطایف غیبی که بسیب تر
محبت عشق است از ایشان زاده است بر سر آن نظر ثابت کردم و انجما که نام
شعر اسطوره نیست بلطفه بزرگی ششم و انجما از سلطان المشائخ مردیست هم از سلطان
المشائخ روایت کردم و نظره که از آسمانی شعر اخالیست و از معانی ایشان بر
ایس خاصه کاتب صروف است که از قعر و میانه محبت سلطان المشائخ در ورق
و گوهره بتفیض پیروی آوردم و بیوک قلم پر و سه کاغذ در سلاک سطور
سلک کرد اندیم شخص سعدی گوید بیت ناید از در زنگ سعدی هم بر
دوستی دوستی بیان است به آتش به نئے قلم و زنداخت به و ایس پیغمبر که میره
دستان است به و اول و میان و آخرین کتاب بزرگ سلطان المشائخ زین
وزیریست داد تا پر دلها اهل دلای عالم چلوه گری و قبول تمام یا مد زیرا چیز
سلطان المشائخ می نزدیک شیخی فرماد و نکره شیخی فی الکلام کا لمیح فی النفعاء اف
کالمر قوح فی الوجہ امیر بزرگی خوش گوید بیت گریچ نماز کسکه نیشت اتم
له ذکر شیخ در کلام مانند شک است در طعام هست یا است در روح در بدنه هست.

دیکش

۱۶

نام نوسته گوید من رم که شنودم و خواهی کنم بخوب است بد هم این دستور
از این ایواب کتاب میبینست علیه و مشخص نه که از کدام کتابی دلخواه است و در میان کتابت
برگشته روز عالم حقیقت کشوف نمیگرد و حذف نمایند و فهرست این کتاب مسند
میباشد متن آنکه کاتب حروف استارب خاد ایمان نهایت و بیغا تجده فراموش نگردانند
ضعیفت گوید پیغمب از خاطر حق پنجه میباشد و یک فاتحه تمام دارم و تا کارشکست
برآید هم داشت شان نمیکند ارم و تکلم عرض میدارد کاتب حروف برای
مریدان خوب اشقاء و بله تمدن که مشاریع شجره سلطنت بندگی خواهی چنان
سرخی اعریز سریکیه در بحث حق جمل و علی آقای اپهایه اوجه و اندیماں و با اینیع حضرت
رسالت صلی اللہ علیه و آله و سلم از مقام محبت ترقی آرده اند و یک دیمچه و بیان
رسیده و الشیعوی فتحی بکلم اللہ و هر کس و عصر خوش در عیادت پار تعلیمه
و در ترک دنیا، خوار یعنی مکار شناس او کی مشایع کیا کشتند فاما در عالم محبت از
سمه ممتاز این ضعیفت گوید طرفی در خیر ای ای ای قدرت و قیمت و باید شاهدان عالم
تحقیق و هر یکیه در زمان خود ممتاز و در محبت ممتاز اهل نیازه علی احتمال
خواهی بندگی لواز سلطان المشائیخ و امیرالملک روزانی ایم احتجی دلشروع و الدین ای
ضعیفت گوید پیشتر روشی خل جسم بود و اینها به چنان شکنندگی که از دست پاکش
نکند سه دهم از اتفاق مثبکه محبت را پس از این قلچی بگشت و از این بروج
بمشام خانی طالبان حق توسلی همراهی و چنان راسخانه یک دانیمه مخدوک
خوش گوید پیشتر عالم مسلط بشهود چون نافی آنوسی خفت و که یا که
لوروز از پرش بوسی لصحر امیزند و هار فان و عاشقان ای ای ای ای ای ای ای ای ای
روی سیخاگ بوس اخه رستم سے هنادند خواجه چکه نهانی خوش گوید همین
عاشقان سوی که حضرت شیخ است و عقل و راستی و عحال ای ای ای ای ای ای ای ای
روان دند خوش و خیار ای
سله تیعت کنند ما را آزاد و مست و اروش کار خدا مخواهی ...

سے نہادند و رصے برخاک آں درگاہ مے مالیہ تھام چین خوش گو نہیں ۱۷
 بیت نہیں فتح بلاشد یوئے رلپش + خراب اندر پئے آں یوئے قبیم ہو یوئے
 محبت حق تعالیٰ بواسطہ محبت ایں بارشا اہل محبت داشام جان خود چدیں
 سکروند ایں ضعیف گوید رب اعیٰ از بعیٰ تو بعیٰ یا خود می یا یم + از بعیٰ
 تو بتر کار خود می یا یم + تا جان میدهم فدا میا یم جان + جان میدهم و چنان
 خود می یا یم + و حق تعالیٰ ایں پوئے را تیوستان مجست خویش د ذات مجبویا
 خود نہاد ده محبت تاشام جان ہر چارہ و سوخت کہ آں یوئے رسہ شایان
 محبت باستی تعالیٰ گرد و جان برس یوئے وہاں ایں ضعیف گوید قطعہ
 اے عارفانِ عاشقانِ جان میدهم جان میدهم + برآستانی دوستان
 جان میدهم جان میدهم + گفتی اگر خواہی بقا جان رابدہ یر یوئے ما + اینک
 ہجوسے دوستان جان میدهم جان میدهم + سلطان المشائخ میفرمود و در
 سفلی کے اصحاب قلوبِ پیغام شدہ یا شد بعد برخاستن ایشان زمانے
 بھسکے خوش در آن مقام باقی مے باشد اک ہجوسے خارجی نیست و پر ہر
 ذلتی تافہ نہست فاما یوئے بعده طاہر ہیا شد و یوئے بعده پوشیدہ و
 در ہر راستے یوئے دیگرے باشد در کسی یوئے کافرو در کسی یوئے
 عنیر و از مولانا نہیں الدین کو توال مندہ کہ حافظہ کلام ریاثی بو در وہیت
 سیکنڈ کہ وقتی بخدمت سلطان المشائخ لشست بود مر آنجا یوئے خود می
 آدنظر چیزیں راست کروں گرفت مگر جانے یوں دیسوند جانے نہیں
 مگر درون چورہ خود می سوند خادم مصلحتے در چورہ باز کر درون چورہ ہم
 نگاہ کر دید کہ نیست بعدہ سلطان المشائخ اور احوال گفت کہ مولانا ایں
 یوئے خود نیست ایں یوئے دیگر چیز نہست امیر حسن گوید نہیں ملائی
 ہبند کا ناکہ من زد وست + یوئے کشیدہ ام کہ بہنک چیز نہست + و
 روایت می ازند کہ وقتی سلطان المشائخ پکیے کہ بس اس قدم سبارک

دریا یه

۱۸

آں مادشاہ دین مشرف گشتہ بود باقی می خی الدین کاشانی رحمۃ اللہ علیہ تھے
 واڑس گلیم بوسے می آمد کہ رشک بوسے بہشت بود حضرت قاضی عظیم و تکریم
 آں گلیم رابر پسر مردہ کردہ درخانہ آواروہ و محالے جاں نگاہ پخت و بعد چند کاہ
 بیرون می آور و تقبیل میکردا زان پر گفت نام و سعادت با میگفت واڑ بخورد
 آں گلیم مشام بان خود معطر پافت و شیخ سعدی کو پریست ایں بوسے عجیز
 آشنا ای دا ز ساختہ بارہ بیان ہست پنگمان خدمت قاضی آنکہ ایں بونو
 عارضی ہست جوں مد تے بپیں یک دشته و ذرہ اڑاں بوسے خوش کم نشو و ایں
 دولت را بظیر شمارب سعادت کرداں گلیم رابرست مبارک خود نامہ بشست آں
 بوسے آں گلیم دشتر آدن گرفت حرمت قاضی زیادہ ترشد خدمت قاضی بیفت
 بوسے گلیم سیست آس خوشبوئے حالم عرضداشت و ما جرا تماںی باز گفتہان
 امشائی خجڑ دشیدن حکایت بوسے گلیم بگریست من اس مقام ایں ضعیف
 کو پریست بگریست چوار بہاراں خنید چوگل بر دئے یاراں ڈوفرو و کہ
 قاضی ایں بوسے مجبت ہست کہ در ذات محیان باری تعالیٰ تعبیہ کردا اند شیخ
 سعدی خوش گوید ۱۵ ایں بوسے نہ بوسے بوسٹاں ہستاہ ایں بونو
 رکوبے دوستاں اسست نکستہ و درودہ او کہ دریا می مجبت
 رب افع مسین بود موج میزد و بود تکہ اراز گریہ بسیار بجا چشم کہ چشمی مجبت
 بود بیرون سیخیت و از میان آب آتش ہے ایگختہ بہست چشم تو کہ از چشم دیا
 مجبت ہے آں چشم سیز لعل گہرا رند ریزد و قال واحد من آلا ولیا نے شعر
 لوکا مک امیح هشائی و کو غمہ نہیں بلکان فی الیاس غمی الماء و العمار فکل
 بار قلن انقا سہنم قل حق ہے و کل ما ہمیں عینِ لہم حاری خواجہ سنائی
 خوش گوید میت دل جو پیش ز شوق و محابیت جو پیشہ آغا و حضیرہ آب +
 ایں ضعیف گوید میت ہر کہ زار چشمہ جرہ نوشید و خلعت لی منع اللذ او پوشید
 و تکہ مگان عالم مجبت را از شرابی ق خود میراث مست گردانی ایں ضعیف گوید

کسی کریمے عشقت جر علیافت پہ باند تاھیامت سست دوش دار کس مجلس سمجھتی
 جام عشقت دنگردانی محمد افرادیں چہ بازیں دل مشتاق گوید پیش نور یا لیے
 جمالت چوں شوم سیراب اسے ساقی کہ ہر چہ پیشتر پیغم تباہ پیشتر پاشہ دوسرے کلاں
 بیان عشق حقیقت را براہ نہ نہیے محبت باری تعالیٰ را سبیری میکار و بستر عقصود
 سیربانی دیں ضعیف گوید پیش میرسانی یعنی عقصود و منازل ہمہ اچھے لطف اور وہ
 کہ بانس کہ نہم دل بردست نکتہ و از جنایت لیجاوا او افتخار معرفت لائج میشد و طیار
 ملکت کرتہ بیچار گمان فرقتا رانی ہوار انور سے بخشید قابل منظور نظر حق جل و کل
 میکردا نیدا ایں ضعیف گوید پیش زدرگی تمہار آفات عشق بتافت پہ براں دلے
 کہ زدنیا و دیں مسیپاافت دزروشننا عشقت جہاں منور شد پھر قبیل
 کزان روشنی نصیب نیافت پھر بازو گان معاصی و منون گان ہوا نفس اماں دل
 در سایہ محبت خویش پروش ایسا در شیخ سعید کی گوید پیش خدا یا رب جنت نظر کردہ
 کہ ایں سایہ خلق گستردہ دیں ضعیف گوید قطعہ آکو وہ داستان کے نظر پر تو افگنہ
 صاف شوند پاک چو صوفی با صفا اسے آفتاب حسن ازان چشمہ حیات پاہنچش
 ماشوم بعد ازیں فنا دیں ایں ضعیف گوید قطعہ اسے مایوس کان لغت پہ انک
 پرست ایسہ اڑاں چاں بر کندست کردہ از دل پھر کل خوش تو جان سپاراں نکتہ
 و ذات مبارک حضرت سلطان المشائخ متتابع دل دیاوش او شد و دل حق پریو
 متتابع روح مطہر او گشت روح مطہر او انک کیا پیش خویش قلب جزب کرد و قلب
 بحکم الحکم روح قالب جذبی پس پریس قضیفہ است مبارک سلطان المشائخ متروح
 باشد امیر خسرو خوش گوید پیش وجود خواجهہ از آب گل کشمیر کہ جاں حضر و سخا
 بیکم شدہ است کہ کب پس حکم موت خویش رو حال شد اچھیش است کہ محکم ازار و روح
 لایق تکشاو پھر شمیلہ الودہ سنا شد کہ انک کشمیر معرفت زدیکیه جاں نظر کند خواہ سنا ای
 گوید پیش از دل مینظر جاں دی جتباشائی بلع جانان دی پہنگ کے راز بند گان دس
 سوال کرند خواہی تاہ درست آپنی گفت تیر سینہ چرا گفت ائمہ ذائق الجہال عن انظر مثلمی
 لئے پاک ہو دام آں جمال را ان دین بدستی کہ سن مرآ میں حد میلے بہت دیاں بسو ہو تباہ خواہ کشمیر از تو بوج
 سے پوکم من و فیکم و بیکم من بسو کو قوادی بیکم من خدا گے کندور دل تو جرکہ و دلکش من پس طیر تو بزم من از تو بزم

فهرست ابواب

۴۰
 لایت گلستان طبعی علیکم السلام خوش بادان اطهاری کنید و آنکه بخاطر فرمودن شکری فی قصی
 ناگفای مثلاً علیکم السلام فهرست ابواب کتاب سیر الادولیا فی مجہت احتجاج
 و عمل پاپ اول و پیان ممناقب فضائل و کرامات مشائخ شجرة
 طبقه خواجگان چشت از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا آخر
 عهد و لش هضرت سلطان المشائخ نظام احتجاج اشرع والدین قد
 اللہ سرہ العزیز تکریت دیگران ثبت بیه المرسلین رسول العالمین محمد
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و پو شید آدم خرقہ فقر از حقیقت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جناب میر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اللہ
 و چهاری از خدمت اوی مشائخ کبار و اولیاء تما با ریاض عظیم قدر سال اللہ سرجم
 العزیز تکریت منہم خواجه حسن بصری قدس سرہ تکریت منہم خواجه عبد الواحد ابن زید قد
 سرہ تکریت منہم خواجه فضیل بن عیاض قدس سرہ تکریت منہم خواجه ابراهیم بن اورہ
 قدس سرہ تکریت منہم خواجه خدیجۃ المعنی قدس سرہ تکریت منہم خواجه سید بصری
 قدس سرہ تکریت منہم خواجه محدث علوی فوری قدس سرہ تکریت منہم خواجه ابو سعاد
 شاھی چشتی قدس سرہ تکریت منہم خواجه ابو احمد جوشنی قدس السیده العزیز تکریت منہم
 خواجه ابو محمد جوشنی قدس اللہ سرہ العزیز تکریت منہم خواجه ابو یوسف چشتی قدس اللہ
 سرہ العزیز تکریت منہم حضرت خواجه خواجگان خواجه مودودی چشتی قدس اللہ سرہ العزیز
 تکریت منہم خواجه حاجی شریفت زندی چشتی قدس اللہ سرہ العزیز تکریت منہم حضرت
 خواجه شمان ہارولی قدس اللہ سرہ العزیز تکریت منہم حضرت خواجه خواجگان برادر
 اہل سرفراز نائب رسول احمد صلعم فی الہند حضرت خواجه معین العزیز چشتی
 قدس اللہ سرہ العزیز تکریت منہم خواجه قطب الدین الاقفاری سرور عشاوق حضرت خواجہ

قطب الحق والشرع والدين حضرت خواجہ قطب الدین سخنوار نکتہ کمال او شیخ پشتی ذکر ایں بزرگ مشتمل بر جهان نکتہ قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ اول دریان مجاہد شریف نکتہ دریان مشغول نکتہ دریان عزلت و ارزاد کرامات نکتہ دریان حلیث کرد نکتہ منہم حضرت شیخ الاسلام شیخ شیوخ العالم فرید الحق والشرع والدين قدس اللہ تعالیٰ سر العزیز ذکر ایں با دشاد دین اود دین مشتمل بر پرشت نکتہ نکتہ اول دریان حسب نسب نکتہ و وصم دریان عزلت و ارزاد نکتہ دریان مجاہد و روشن شیخ شیوخ العالم نکتہ دریان علم و تجویز نکتہ دریان یا فتن خلا شیخ شیوخ العالم از جناب حضرت شیخ الاسلام مجدد الحق والشرع والدين و شیخ الاسلام حضرت خواجہ قطب الحق والشرع والدين قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ دریان بعضی ملفوظات نکتہ دریان بعضی کرامات والدہ بزرگوار شیخ شیوخ نکتہ دریان رحلت مرض رحلت شیخ اشیوخ العالم فرید الحق والشرع والدين قدس اللہ سرہ العزیز منہم حضرت سلطان المشائخ نظام الحق والدين طاپ شراء ذکر ایں با دشاد دین مشتمل بر پائزدہ نکتہ دریان حسب نسب حضرت سلطان نظام الحق والدين قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ دریان بید آمدن غحبت سلطان المشائخ فتح بحمد رب حضرت شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدين قدس اللہ سرہ نکتہ دریان علم و تجویز سلطان المشائخ قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ دریان دقاویق بعضی احادیث کہ سلطان المشائخ لقریر کردہ ہست نکتہ دریان فتن سلطان المشائخ بحمد رب حضرت شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدين فائز دن بخدمت او نکتہ دریان سکونت حضرت سلطان المشائخ در شهر دہلی طاز انجام آمد بغایاث پور قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ دریان مجاہد سلطان المشائخ در اول حال قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ دریان یا فتن خلافت و فتن دینی و دینوی سلطان المشائخ از حضرت شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدين قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ دریان مجاہد سلطان المشائخ

فهرست باب

۲۳

در آخر عمر و روزگار ایشان پادشاه دین و دنیا و راه ایشان قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ ۲۱
 در بیان فتح و فتوح و آمدن پادشاه و پادشاهزاده های بجا کیوںی حضرت سلطان المشائخ
 قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ در بیان آنکه حاصلان از سلطان المشائخ بسلطان
 علاؤ الدین سخنرانی رسانیدند که لایق مجلس سلطان المشائخ بباشد قدس اللہ
 سرہ العزیز نکتہ در بیان ملاقات سلطان المشائخ با شیخ الاسلام شیخ رکن الدین
 بنیر و شیخ بها و الدین ذکریا قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ در بیان بعضی کرامات سلطان
 المشائخ قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ در بیان بعضی کرامات و الدین بزرگ و سلطان
 المشائخ قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ در بیان حاصل که سلطان المشائخ پسیدا
 یا سحال از اداره دنیا بهار عقبی رحلت فرمود قدس اللہ سرہ العزیز بباب دوم
 در بیان مذاقیت فضیل و کرامات خلفاء شیخ الاسلام معین الدین
 سیخی خلفاء شیخ الاسلام قطب الدین بنجتیا اوشی خلفاء شیخ
 شیخوی خلفاء شیخ الاسلام فرداحی و الدین قدس اللہ سرہ العزیز منشی شیخ جمیل
 سوالی که خلیفه شیخ الاسلام معین الدین حسن سیخی بود که ایشان بزرگ شنید
 نکتہ هست قدس سرہ العزیز نکتہ در بیان صحابه و راه و روش شیخ حمید الدین
 سوالی قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ در بیان بعضی کرامات شیخ حمید الدین و هراسد
 که ایشان شیخ حمید الدین و شیخ بها و الدین ذکریا بود نکتہ در بیان ائمه که صحابه کل
 از مشکل این راه حقیقت از شیخ حمید الدین راست کرد و اندیجه و جواب ایشان بزرگ قدس
 اللہ سرہ العزیز منشی شیخ بدالین غزنوی که خلیفه شیخ الاسلام قطب الدین بنجتیا
 بود و کرامیں بزرگ شنید و نکتہ هست قدس سرہ نکتہ در بیان آمدن شیخ بدالین
 غزنوی از لاهور و رومی و آوردن ارادت بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین تقدیس
 اللہ سرہ العزیز نکتہ در بیان عطیت کرامات مولانا بدالین غزنوی رحمۃ اللہ علیہ
 منشی شیخ بدالین مسئول که یا هم برادر و هم خلیفه شیخ الاسلام فرداحی و الدین

چهارمین باب

قدس اللہ سرہ العزیز و ذکر ایں بندگ مشتمل علی عظمت کرامات اوست مسٹھم مولا نبدر الدین
 آنسحاق کے ہم ولدو ہم خلیفہ شیخ شیوخ العالم فرید الحسن والدین ذکر ایں بزرگ
 مشتمل بر و نکتہ ہست قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ دریان پیوست مولا نبدر الدین
 آنسحاق بخدمت شیخ شیوخ العالم فرید الحسن والدین وکثرت بکاره تھبڑا و رحالم
 ہا قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ دریان عظمت کرامات خدمت مولا نبدر الدین
 آنسحاق قدس اللہ سرہ العزیز منہم شیخ جمال الملة والدین ہاشمی کے خلیفہ شیخ
 شیوخ العالم فرید الحسن والدین یود قدس اللہ سرہ العزیز ذکر ایں بندگ
 مخلو ہست از عظمت کرامات و ذکر مولا نبدر الدین صوفی کے پسر شیخ جمال الملة
 والدین یود او نیز خلیفہ شیخ شیوخ العالم فرید الحسن والدین یود قدس اللہ سرہ العزیز
 مشتمل مولا نا عارف کے خلیفہ شیخ الاسلام فرید الحسن والدین یود و در خایت عظمت و
 صاحب کرامات یود قدس اللہ سرہ العزیز و ذکر من ایں احوال ذکر حضرت شیخ
 علی صابر ہم ذکور ہست قدس اللہ سرہ العزیز باب سیوم دریان مناقب
 و فضائل کرامات ولاد بعضی نبیر گان شیخ شیوخ العالم فرید الحسن والدین
 وا قیا سلطان المشائخ و سادات کرام جد آبا و برادران کماں حضرت
 کے عخدوس یودہ اندھر صاص شیخ شیوخ العالم فرید الحسن والدین
 و سلطان المشائخ نظام الحسن الدین قدس اللہ سرہ العزیز و اینہ
 مشتمل برشش نکتہ نکتہ دریان مناقب و فضائل کرامات
 پسران شیخ الاسلام فرید الحسن والدین قدس اللہ سرہ العزیز ہم
 خواجہ نصیر الدین نصراللہ از عمد پیران شیخ شیوخ اعالم ہبڑو مشتمل مولا شہاب الدین
 قدس اللہ سرہ العزیز مشتمل شیخ بدرا نبدر الدین سیمان کے صاحب سلحوادہ شیخ شیوخ
 العالم یودہ قدس اللہ سرہ ہم خواجه نظام الملة الدین قدس سرہ مشتمل خواجه یعقوب

فهرست الباب

۲۴

کماز یمیر سپران شیخ شیوخ العالم گه پسترو و نکتة در بیان مناقب فضائل و کرامات
مستوران و ختران شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس اللہ سره نکتة در بیان
فضائل و کرامات بعضه نبیره گکان شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین منهم شیخ
علاء الملکه الدین ابن شیخ بدرا الدین سیلهان قدس سرہ هم خواجہ عزیز الملاعویه
ابن خواجه عقوب قدس سرہ هم شیخ کمال الملکه الدین ابن شیخ خراوه بازیزید
ابن شیخ نصیر الدین نصر الله مشهود خواجہ عزیز الملاعه والدین ابن خواجه برائیم این
خواجه برائیم ابن خواجه نظام الدین نکتة در بیان مناقب فضائل بعضه نبیره
شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس سرہ هم خواجہ محمد بن مولانا بدر الدین
اسحاق مشهود خواجہ بوی این مولانا بدر الدین اسحاق مشهود خواصه عزیز الملکه والدین
کیا درایں دختر شیخ شیوخ العالم یو و نکتة در بیان مناقب فضائل اقربا و حضرت
سلطان المشائخ نظام الحق والدین قدس سرہ هم خواجہ عزیز مشهود خواجہ فرج الملکه الدین
مارون کا پسر خواجہ زاده سلطان المشائخ نظام الحق والدین قدس اللہ سره است
مشهود خواجہ تحقیق الملکه الدین توح کے بارہ حقیقی خواجہ فرج الدین مارون بود مشهود خواجہ
ابوکبر مصلدار خاص کے لشرف قرابت حضرت سلطان المشائخ مشرت بود مشهود
مولانا خواجہ قاسم کیے ان خواجہ زاده گکان سلطان المشائخ خواجہ قاسم این نظر بدر
زاده خواجہ بی بکر مصلدار خاص بود قدس سرہ عزیز مشهود خواجہ عزیز الملکه والدین این خواجہ
ابوکبر مصلدار خاص نکتة در بیان مناقب فضائل کلام ساده اکام که مخصوص خاص شیخ
شیوخ العالم و سلطان المشائخ از آباء و جداد کاتب حقیقی بوده اند شیخیه خود کاتب حقیقی قدس سرہ مشهود
از نکتة والدین مبارک سید محمد کرانی والدکاتب و منهم کمال الدین امیر محمد بن سید محمد کرانی
که عزیز و کاتب و فود بوده قدس سرہ عزیز مشهود سیدیر این سید محمد کرانی که علیم سیلی کاتب حقیقی بوده قدس سرہ
عزیز مشهود خاید بوشی بن محمد کرانی که علیم نو و کاتب حقیقی بوده قدس سرہ عزیز باب چهارم در
بیان مناقب فضائل و کرامات خلقها و حضرت سلطان المشائخ
نظام الحق فی الدین بیان یافت خلافت خلقا که مذکور است اخیر

باعظمت سلطان المشائخ قدس اللہ سرہ العزیز منہم مولانا نامہ مملکتہ ۲۵

والدین محمد سچے ذکر این بزرگ مشتمل پرچہار نکتہ قدس اللہ سرہ نکتہ دریافت آور دن ارادت مولانا نامہ الدین سچے بحضرت سلطان المشائخ قدس سرہ نکتہ دریافت اعظمت و روش مولانا شمس الدین محمد سچے رحمۃ اللہ علیہ نکتہ دریافت علم و تحریر مولانا شمس الدین محمد سچے رحمۃ اللہ علیہ نکتہ دریافت و شنبیان سمارع مولانا شمس الدین سچے رحمۃ اللہ علیہ رحلت کروان ایشان از دیناںہ عقیقہ مشم شیخ نصیر الدین محمود وارث التعمید ذکر این بزرگ مشتمل پرچہار نکتہ قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ دریافت شیخ نصیر الدین محمود را تقبیح کردہ اوزیادہ باسے شیخ نصیر الدین قدس شرہ العزیز نکتہ دریافت اشارت کد شیخ نصیر الدین محمود در قلعہ نفس کا تبریزی افروزہ مستقدم نکتہ دریافت شیخ نصیر الدین محمود در سرہ طبیہ منہم شیخ قطب الدین منور انسوی سرہ عزیزہ العزیز ذکر ایں بزرگ مشتمل پرچہار نکتہ نکتہ دریافت اوصاف کثرت بجا، وذوق و روایت شیخ قطب الدین منور رحمۃ اللہ علیہ نکتہ دریافت یافتند خلافت شیخ قطب الدین منور و شیخ نصیر الدین محمود از حضرت سلطان المشائخ قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ دریافت یعنی کرامات شیخ قطب الدین منور قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ دریافت ملائق شیخ قطب الدین منور با سلطان محمد تقیق قدس اللہ سرہ المزید نکتہ دریافت شیخ شنیدن شیخ قطب الدین منور رحمۃ اللہ علیہ منہم مولانا حسام الملائیہ والدین ملائی ذکر این بزرگ مشتمل برستہ نکتہ نکتہ دریافت اعظمت او و محدث اوسلطان المشائخ درباب او قدس سرہ نکتہ دریافت ملائق میافت مولانا حسام الدین ملائی و مولانا شمس الدین سچے و مولانا علاء الدین یعنی قدس شرہ العزیز نکتہ دریافت یافتند مولانا حسام الدین ملائی از حضرت سلطان

قهرست ابواب

۴۳

المشارج قدس اللہ سرہ العزیز من هم مولانا نجی و مولانا فخر الملائیہ والدین ززادی کے اسناد
کا تب حروفت بود ذکر ایں بزرگ مشتعل پیرش نکتہ قدس اللہ سرہ العزیز نکتہ در بیان
ارادت آور دن مولانا فخر الملائیہ الدین ززادی پیرناب حضرت شیخ المشائخ قابس
اللہ سرہ عزیز نکتہ در بیان حجا ہدہ مولانا فخر الدین ززادی مشغول بود
با طعن او رجمتہ اللہ علیہ نکتہ در بیان علم تحقیق مولانا فخر الدین ززادی نکتہ
در بیان شنیدن سماع خدمت مولانا فخر الدین ززادی نکتہ در بیان ملاقات
مولانا فخر الدین ززادی قدس اللہ سرہ العزیز سلطان محمد غلوت نکتہ در بیان
رفتن مولانا فخر الملائیہ الدین ززادی بجاہ کفر غرق شدن جہاڑو رجمت کی
پیوستن پیغمبر مولانا علاء الدین علی ذکر ایں بزرگ مکواز عظمت کرامات و علم
و حجرا و ستر حمد اللہ علیہ پیغمبر مولانا بہدان الدین غریب کر ایں بزرگ مشتعل
بر دو نکتہ رحمتہ اللہ علیہ نکتہ در بیان محبت اعطاو کہ مولانا بہدان الدین غریب با
حضرت سلطان المشائخ داشت نکتہ در بیان کوفتہ شدن و خوش گشتن
حضرت سلطان المشائخ از مولانا بہدان الدین غریب یافتند خلافت میں
مولانا یوسف کلامکری عن چند بری ذکر ایں بزرگ مشتعل نکتہ رحمتہ اللہ
علیہ نکتہ در بیان محبت و عشق و کمال اختقاد مولانا وجہہ الدین یوسف کہ
با حضرت سلطان المشائخ داشت قدس سرہ نکتہ در بیان یافتند مولانا
وجہہ الدین یوسف انفاس نیکی اذ وقار نعمتیها از حضرت سلطان المشائخ
نکتہ در بیان خلافت یافتند خدمت مولانا وجہہ الدین یوسف از سلطان
المشارج قدس اللہ سرہ عزیز من هم مولانا مسراج الملائیہ والدین ذکر ایں
بزرگ مکواز عظمت کرامت اوست رحمتہ اللہ علیہ من هم مولانا شہاب الدین کام
سلطان المشائخ ذکر ایں بزرگ مکواز عظمت کرامت اوست اوست رحمتہ اللہ علیہ
یا پیغمبر مولانا شناور فضائل کرامات بعضی یا لذ اعلیٰ کہ شبہ
ارادت و پرست سلطان المشائخ شخصی خصوص بودہ اندماز فلک اعلیٰ

فهرست آثار

نامه خاتمه و رعایت مصطفیٰ ایشان بود و هم کلهم اختیار قدس است ۲۷

سره العزیز منهم خواجہ ابویکر من و ذکر این بزرگ حملو از عطیت کرامات اوست رحمت الله علیه منهم مولانا محبی الدین کاشانی ذکر این بزرگ حملو از عطیت کرامات اوست رحمت الله علیه منهم مولانا وجیله الدین پائی ذکر این بزرگ حملو از عطیت کرامات اوست منهم مولانا فخر الملائكة والدین مرزوی ذکر این بزرگ حملو از عطیت کرامات اوست رحمت الله علیه منهم مولانا فضیح الملائكة الدین ذکر این بزرگ حملو است از عطیت کرامات اوست قدس سره منهم امیر شیراز و دهلوی ذکر این بزرگ حملو است از عطیت کرامات اوست قدس سره منهم مولانا چهالی الملائكة والدین ذکر این بزرگ حملو از عطیت کرامات اوست رحمت الله علیه منهم مولانا چهالی الملائكة والدین او دهلوی قدس سره منهم خواجہ کریم الملائكة والدین سهرقندی قدس سره منهم امیر حسن علامی سبزواری مصنف قواید الغواہ ملعفو طوف خضرت سلطان المشائخ قدس الله سره العزیز منهم فاضی شرف الدین برگت رحمت الله علیه منهم مولانا بهما و الملائكة والدین او دهلوی سره منهم خواجہ مشائخ الملائكة والدین دادوری قدس سره منهم خواجہ خواجہ ضیار الملائكة والدین برگت رحمت الله علیه منهم خواجہ موبد الملائكة والدین الصارعی قدس سره العزیز منهم خواجہ کمش الدین خوازہزاده امیر حسن علام خیری تهم مولانا نظام الملائكة والدین شیرازی سره منهم خواجہ سالاریین قدس الله سره منهم مولانا فخر الدین شیرازی رحمت الله علیه باب شیخ در بیان ارادت غلافت مشائخ قدس الله سره سره العزیز وای بایش محل بیان از زندگانی نکته است نکته در بیان ارادت نکته در بیان صریح نکته در بیان آنکه بایزد بیعت کند و بجهد بازگری بیعت کند نکته در بیان توبه و استغفار نکته در بیان حکم کردن پیر و قبول کردن پیر نکته در بیان تجدید بیعت نکته در بیان اختقاد مرید نکته در بیان اصل

۲۶ خرقد و کشش آن نکته در بیان خلافت مشائخ نکته در بیان حال مشیخ نکته
در بیان ولی ولایت نکته در بیان کرامت نکته در بیان مشترک است نکته در بیان
تعیین شدن اسم از زبان سلطان المشائخ در اوت آوردن نکته در بیان
طایفه که خود را ایل تصوف نسبت کنند و معامله ایشان نظرند و پیغام اول پیر حمزه
گیرند پاپ مفهوم در بیان ادعیه ما ثوره واوراً مقبول که منقول است
از شیخ شیوخ العالم فرید الحج والدین و ارسلطان المشائخ
نظم الحج والدین ایں باستھنی پر پیرواد نکته است نکته
در بیان هیارت نکته در بیان اور اور نکته در بیان او را در حقیقت دسال
نکته در بیان صلوٰۃ نکته در بیان حمله نقل نکته در بیان صور نکته در بیان
زکوٰۃ و صدقه نکته در بیان حج نکته در بیان فضیلت ضیافت نکته در بیان
آداب طعام خوردان نکته در بیان آداب مائدہ کشیدن نکته در بیان فواید
قلت طعام نکته در بیان کیوت تعشوٰن نکته در بیان ادعیه ما ثوره که از
شیخ شیوخ العالم فرید الحج منقول است نکته در بیان ادعیه ما ثوره که احضر
سلطان المشائخ قدس اللہ صرہ العزیز منقول است نکته در بیان رفعه تسلیت
قراءت قرآن نکته در بیان وردیه که غوت شه و نکته در بیان مشغولی نیز نہ ماند
و ذکر خفی پاپ هستم در بیان بحیثیت و شیوه و روایت پاری تعالیٰ
و تقدس و ایس پاپ هست بر بحیثیت نکته است نکته در سار بحیثیت و غیره
آن نکته در بیان اشتیاق و شوق حضرت سلطان المشائخ نکته در بیان
عشق سلطان المشائخ نکته در بیان و نوز عشق حضرت سلطان المشائخ
که در باطن ایس ضعیف است نکته در بیان حقیقت عشق نکته در بیان مشترک
در عشق و معدرت است بے درد ای نکته در بیان رویتباری تعالیٰ پاپ هست
در بیان سماع و وجہ و قصص و غیره ذلک ایس پاپ هست

بابی آهل ادبیات بقصص هر جگان پیشست این درست رحمت مهدی حضرت علامه هاشم والدین قدمش میرزا

۲۹

پیشست پریاز و نکته تکمیل در بیان سایع نکته در بیان آنها سایع تکمیل در بیان
تکمیل لفاظی که بیان شعر سلطان شده تکمیل در بیان و بحث اول سایع نکته در بیان
احوالی که در سایع پیدا یافشو نکته در بیان قصص و تجزیق ثوب نکته در بیان اتمام
سایع و بحث اول قصص سلطان المشائخ نکته در بیان بعضی محاسن که سلطان المشائخ
سایع شنیده بہت نکته در بیان فوایله در بعضی محاسن سلطان المشائخ در بیان
شده نکته در بیان استماع سایع اول زمانه باری خود در بیان بعضی مفهوم
و مکتوپات سلطان المشائخ که در الیوان قدر تقدیر مکتوب نکته و این باید
مشتمل بر پیشنهاد هشت نکته در بیان علم عرض نکته در بیان شب
معراج نکته در بیان و قات حضرت سالنت حملی ائمه علیه السلام نکته در بیان
عقل نکته در بیان دنیا و ترک آن نکته در بیان فضرو خدا نکته در بیان بیقات
نکته در بیان نیزت حضرت سلطان المشائخ نکته در بیان صیر رضا نکته در بیان
خودت و رجا نکته در بیان ریا نکته در بیان توکل سلطان المشائخ نکته در بیان
علم و فتوح نکته در بیان صحبت نکته در بیان محاسن انسان نکته در بیان قبول شرع
وروز آن نکته در بیان بہت نکته در بیان عدل و ظلم نکته در بیان روح و نفس
نکته در بیان اهم و دوسره نکته در بیان فضیلت مکان بربریکان نکته در بیان
نظرافت شیخ نکته در بیان زنگی احمد روزبه نکته در بیان بزرگی بزرگی فاطمه
سما نکته در بیان شفقت و نیست نکته در بیان امراء و خلق ای کنکشن در بیان
تفیه غرایی ملوک نکته در بیان مردانگانه ستد فرق و حدست شد و نهاد باب اول از
در بیان مشائقب فضح اهل و کرا مارت شجره المیوه عطیه که بر حضرت فوج
چشتی از حضرت شاهزاده سالمی اسلامی علیه السلام آخرین بهره دولت حضرت
سلطان المشائخ نظایم اخوند الیک اقدس اقدس سری العز نکته
در بیان نیست حضرت سید امدادی رسول رب العالمین شیخ رسول الله

بایکل و خنکل خوچگان چشت از حضرت مولانا عابد حضرت رفیع الحج و الدین قدس سر و

صلی اللہ علیہ و آللہ و سلم و رسالت خرقہ فقیر از حضرت بوس نامہ المؤمین
علی این ایں طالب کرم اللہ و خیار خدمت مشائخ لیار و اولیا و
ماهار قدس السلام اسرار تم آں بادشاہ عالم نتوت آں اسلامکس مرمت
آن خورشید پیغمبر صالت آں ماہ غلک جلالت آں صاحب حق میں آں پیشوائی
توپن آں صدر حربیہ اصنیوا آں شمع جمع انبیاء زنگے خوش گوی قطب سند انبیاء صد
رسل ما مقصدہ ہشت ہفت پنج و چهار ما آں رسول کے جان عخل خرد پکر دشیش
یہ بندگی اقرار ہا ایں ضعیفت گوید۔

مخطم

<p>عالیم پر اے دستی تو سند نہ آھنکا شہ ہے چوتھیان رسول دانہ نامادا نامست بنام خوش قریں کرد کرد گار از رنگت لف تکے شہپار چنیں است چارہ ہمیں بو دل کنم حیاتِ خود شار یچارہ ضعیف فرادہ تکمیلہ وار شادی کن اس بحشر آمد برو بے یا</p>	<p>شادِ دل شہنشاہ شاہان روگار گردوں ندید و نیز ندید بکشم خوش جاہست بلند مرتبہ عالی بزرگ حق از فور روے قست شوئن شدہ بیٹ تو بادشاہ مہدو جہاں من گداست تو شامیڑاہ تکت فتاوہ میان خاک اگر قطرہ نہ بخرو صالت بد و رب</p>
--	---

آئین بادشاہ مرصلان دریاب عظمت کرامات اولیا بزرگان شوست بیان میغیرت
عن عن جسم این خطاب کے حقیقت اللہ عنہ وآل وآل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اک من عباد اللہ انسان اما هم کل کنیا و لا اشیخ دل ایغیر طبق اذ ندیم و الشہید اذ لو ملکیا
یمکاری یہ میں اللہ تعالیٰ فکال رجیل میشہم ما عمال یہم لو ایغیر یہم قال فوکم میخاون
یتوفی اللہ من غیر ارجح و بینی یہم و لم تاپ پیش اطیع لیکن یا بینی یہم و قال اللہ آن وجوہ یہم ای غیر
سلہ تریجہ صورت گفت عرضی ایتند کے ایغیر میں ایغیر اک و خیر برستی کعروانی کے ایتندہ ها اے خاکستہ ایشان
ایسا و ہستہ ایشان شہید الماغبین میکنہ ایشان رانی بیانی ایشان را بیکنہ ایشان را بیکنہ ایشان را بیکنہ
روزقاست پس گورمہ پسے ایشان چیزوں علیہا سے ایشان کیسی بیکنہ علیہا بیکنہ درنیہ دیکنہ نہیں کنہ
ایشان میدستم ایتست میدستیجہ ایشان ایغشت بیغیر خدا ایشان تو یہ اذ کر وستی میدشتنے دیده میکنے
خوش ایشان کیکنہ بیکنہ دیده میکنے ایشان ایشان میکنے دیده میکنے دیده میکنے دیده میکنے
خدا است میدشتنی کر دیکنے ایشان ایشان روکن۔

بابل دفعاً مل خواجگان چشت از حضرت سالیع آنحضرت نظم الحق والدین تبریز

فانه سمع مسایرین نظر فکار بیها فی ان اذا خاتم النامی و کلمی نون ان کفرات کتم
هم فراء الاراء اولیاء الله لا خوف علیهم ولا همیش لئن نه همه مصلانیع الدلیل
و عیانیع المرسل و الجی خصوصیع او و خصوصیع من التصیر بالآخر و من
المجیدین بن محمد قل س اللہ سے کا المعرفت شعر بیان مایم فی الغیوب قلوب هم
و جاؤنا بیت المساجد المنفصل بـ و نالو من الجبار عظماً و رائلاً و قضلـ ا
و احساناً و زر امجلـ ا و دلیلـ تحقیق العرش شاهمت قلوب بیهمـ و فی ملکوتـ
العنیـ ماؤیـ و متنیـ دـ و این درج ثنا در باب اولیـ اے از برکت آن بو دسر و اینـ
در شب بـ عراج بـ جعلتـ شرقـ فقرـ مشرـ گشتـ و آنـ خرقـ ازـ پیشـ تختـ فردـ رـ سـ اـ کـیـ
مـ عـلـیـ وـ مـزـکـ سـلـطـانـ الـ اـنـبـیـاـ بـ جـمـعـ الـ حـلـقـ اـ الرـشـیدـ بـیـنـ وـ صـیـ رسولـ رـ عـالـمـینـ اـرـیـمـشـینـ
قطـبـ الـ اـولـیـاـ بـ جـمـعـ بـ حـقـایـقـ تـوـحـیدـ وـ مـنـ اوـمـ تـقـرـاسـ اـ لـعـدـ اـ قـالـبـ عـلـیـ اـبـیـ کـبــ
کـرمـ اـللـهـ وـ جـبـ رسـیـ رـیـخـ اـشـکـ کـیـپـیـتـ اوـ مـشـرـجـ مـنـ قولـ هـستـ اـ رـسـلـ اـ سـلـطـانـ اـ مـشـائـخـ درـ کـبــ
ایـادـتـ وـ نـکـتـ مـلـ خـرقـ وـ خـوشـ آـنـ تـحـرـیرـ رـیـاضـتـ هـستـ بـزـگـ کـےـ خـوشـ کـوـدـ شـرـ
جـعـلـ لـوـلـهـ سـجـنـ اـشـکـ اـشـکـ اـشـکـ اـیـهـ کـیـ وـ بـیـضـ اـللـهـ بـیـهـیـ فـیـ جـمـیـعـ حـیـادـ لـاـ بـ منـهـ اـسـتـضـاءـ
وـ صـیـهـ وـ قـلـیـهـ هـ فـأـنـ اـرـ مـثـلـ اـبـنـ رـکـنـ بـلـ دـلـهـ وـ آـخـنـیـ عـلـیـ کـلـیـسـیـتـ اـنـ هـادـیـ اـلـ
یـلـکـیـلـ کـےـ الـ اـولـیـاـ الـ وـلـ وـ تـاـدـ مـنـ حـبـایـدـ بـ وـ اـ زـ حـضـرـتـ اـیـرـمـشـینـ عـلـیـ رـضـیـ اـسـمـ

حـارـخـوـ مـوـهـوـ بـیـسـ بـدـ سـتـیـ کـوـیـشـ آـسـ مـرـآـمـدـ بـرـلـانـدـ بـیـ خـواـہـ بـیـ بـوـاـزـوـرـخـوـ بـیـهـدـ تـرـسـیـاـتـ اـسـ وـ تـیـکـ خـاـنـهـ تـرـسـیـهـ
مرـیـانـ وـ تـیـکـنـ خـواـہـدـ بـوـاـیـشـ وـ تـیـکـدـ عـلـیـنـ خـواـہـ بـوـدـ مـرـدـ اـسـ بـیـسـ تـرـخـانـهـ بـوـلـ خـداـ اـیـشـ رـاـنـگـهـ رـاـشـیدـهـ
کـرـدـ وـ سـکـانـ خـانـهـیـتـ تـرـسـلـیـشـ اـسـ وـ تـیـکـنـهـیـشـ اـیـشـ اـیـلـعـلـ تـارـیـخـ اـنـدـ چـشـیـشـیـهـ اـنـدـ خـاصـ کـرـدـ شـدـهـ اـنـدـ
ایـشـانـ اـزـ جـهـتـ بـارـجـیـ خـصـاصـ وـ اـزـ جـهـتـ اـنـکـیـ پـیـزـیـمـیـ کـهـ اـزـ سـیـلـ وـ مـطاـعـ اـسـ ۱۲ مـلـهـ سـرـ کـوـرـ سـلـرـ مـانـ وـ عـالـمـ
غـیرـیـ دـلـهـ اـسـ اـیـشـ وـ جـوـلـانـ کـرـدـ اـنـدـ بـ قـرـبـ سـمـدـهـ اـسـ بـزـگـ وـ بـیـسـیـهـ تـاـهـیـ اـنـ جـیـارـ جـیـقـیـ جـرـانـیـ رـاـدـ قـصـوـ
لـاـوـنـکـوـ کـارـیـ وـنـیـکـوـ کـارـیـ مـانـیـهـ دـیـ آـنـ جـمـاعـتـ بـوـسـهـ عـرشـ بـیـرـانـ شـدـ وـ دـلـهـ اـسـ اـیـشـ وـ دـرـکـلـوـتـ
بـزـگـ بـاـسـےـ مـانـنـ وـ قـرـوـدـ آـدـنـ سـلـ کـرـانـیـدـ لـهـ تـعـالـیـ مـحـمـدـ رـاـخـوـ رـشـیدـ ہـایـتـ بـرـشـنـیـ آـنـ اـنـاـبـ ہـدـاـیـتـ
سـمـکـنـدـ جـمـیـعـ بـنـدـگـانـ خـودـ رـاـ اـسـ مـحـمـدـ گـرـقـتـ رـوـسـیـ وـ وـسـیـ آـنـ مـحـمـدـ وـ ولـیـکـ اـسـ مـحـمـدـ بـیـسـ مـگـرـ وـ اـنـدـهـ اـنـدـ بـیـسـ
شـہـرـوـسـےـ خـداـسـےـ تـعـالـیـسـےـ مـرـادـسـےـ وـارـمـ عـلـیـ مـلـیـمـشـینـ خـاـہـوـانـ خـبـرـوـزـ رـیـاشـ بـاـیـنـ وـ دـیـرـالـ وـ اـوـتـارـنـیـهـ
نـامـسـےـ خـداـسـےـ

باب اول و فیض آن خویجگان چشیده حضرت ناصر حق و الدین قدس شریف

۳۴

عفتنا او لیار نامدار و مشائیخ کبار بیدار و احسناستونه علما شد چنانچه تحریر می باشد
الشیء اللہ العزیز من هم آن پروردۀ بنوت آن کان فتوت آن سیح علم آن آنچه عمل
و عمل آن نمیں تابعیت آن امام انتقیل آن انتقیل علیہ بوصا حب صدری
خواجہ حسن بصری رضی اللہ عنہ منقول است که ایں بزرگ خرقہ ارادت از امیر
عمل کرم اللہ وجہه پوشیده و ایں بزرگ راقیان بسیار و ممتاز قیامی شمار است
و ما در خواجہ حسن بصری اتسوال احمد سلمہ حرم بخت مر حضرت بر سالت صلی اللہ علیہ
والله وسلم بود خواجہ حسن شیرخوار بیوکه ما در او بکار و شنوی بود خواجہ گیر است احمد
سلمی رضی اللہ عنہ سیّد مبارک خود درین او نهاد قطه و چند شیرخوار آمد کیم تم
رکاوکرو است از اس بود احمد سلمی پورتہ علیک دل خود را ایس انتقیل کلیه صاحبہ
درست خصوص اللہ علیہم علیین منقول است رقدامیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہه و بصره
آمد و مذکرا از رامتنع کرد و فرمود تا جملہ منبر ما راشکستن بمحفل خواجہ حسن بصری آمد
سوال کرد که تو عالمی یا مشتعل بگفت من یعنی نیم سرحد از عالم رضی اللہ علیہ
بن راصده است آن را بحق سیر باسم مرتفعی علی رضی اللہ عنہ کفت ایسا حوال
شاریسته سخن است چو خواجہ از منیرزاده آمد در پی امیر المؤمنین روان شده
و داشت گرفت و گفت از یه خدا نے هر انسانه ما کشت بیا موز و در مقدمه که
آن را باش بخشست گویند طشت است آور و مذکور خواجہ حسن را و خوش باخت دید
منقول است که خوب و بکار حق تعالی خواجہ حسن را بسیار بود و قیاس اللہ
سره و کاتب حروف بخط مبارک ساطحان المشائیخ نشرت و مدد است که از
آمدہ شبی فان خواجہ حسن بصری رضی اللہ عنہ ان اللہ اخ طبقی آدم و نوح
و آل زید اهیم و آل احسان و بزرگی آن شب که وفات خواجہ حسن بود خواجہ
دید که در راهے آسمان کشاده بود و مادری میکرد و نکد خواجہ بخدا ایس خوش
رسیده ایزو نسیخ خوشنود است رحمۃ اللہ علیہ مشخص مر آن شیخ شیخی
العصر ای اعلامتہ الدین قرطبی اعلام خواجہ عجیب او احمد زید که صاحبی کراما مات قاید بجا

سلیمانی کو اسد تسلیم کر کر آدم را و خوش بخواهی ایسا بیکم رد فریدا و حسن را

باید می‌رفت اگر خواجہ حسن بخواست از عذر نشاند که چون حضرت نظام الحق و امیرین قدس السلام نهاده باشند

خرق ارادت از خواجه حسن بصری پوشیده شد افلاطونیه ایلر فوج والشیخ احمد فهمی صورت
بیست که وقتی چنانست در ویشاں بخدمت او شست بود و گرگنگی بعاست اشکر و
و حسیرے میتوخو دنبود که بخوبی ندار خواجه عبد الواحد زید طبیعت الله مضمونه و خواست
کردند که ما را حلوا مظلوم بسته بپس احتجاج در ویشاں بسیار شده خواجه عبد الواحد نیز
روزی سارک چاندی سپان کرد و بیست در ویشاں در خواست نمودنی احوال نیز
نمایی زرباریان گرفت فرموده که همان مقصد ارزیں بسته شده که حلواست بقد کتف
موجود شود و چنان کردند خواجه از حلوا پیش خوار و منقول است که در از مردم خواجه
عبد الواحد نیز مظلوم شده روزی که وقت نماز دارد که نمود که خدمت ایشاں
و ضمون کشند و خون زوال وقت نماز شد خواجه عبد الواحد زید قدری اللہ سرور العزیز
من اجازت کرد الهی مر آن مقدار قوت بخش که وضو بسازم جوں و ضمون ساخته باشم علیم
حکم تشدی خواجه صحبت یافت و ضمون نماز بخرا دخوا کر و پس ایضاً بازگشت بازیخت
مظلوم شد رحمۃ اللہ علیہ ضمیحی آں شتا و ایل حضرت آں باوشا و درگاهه حملت
آن فناک ایواست آں خمس الدیانت آن کشیر الفضائل ایو عمل لغتیل ایق اعتراف
قدس اللہ سرور العزیز که از مشائی کیا روس و روزگار بود و سریع الیکار و دوامیم
اگر ذات و شدید الفکر بود و خرق ارادت از خواجه عبد الواحد پوشیده و از کجا
اوست کایست کمکل ایمان القیمت حقیقی ایما افتخار سی اللہ علیه و کیمدادی دلکسر
نهان اللہ علیم و بیز فنی چهار قسم اللہ علیه نهاده خاص ممکن دلیل آن کایست کمکل ایمان
و کایست کمکل ایمان القیمت حقیقی ایما افتخار سی اللہ علیه و کیمدادی دلکسر
و بیس عیله دلیل ایما و بیز قول اوست لوعن فرشت علی الهی ایما کمکل آفریده اول

سل کامل بگشود یعنی بنده ای اندیشیز را که فرض کرده است امشت تعالی برآی بنده ای اندیشیز که
با خیر برآید را که درست ای اندیشیزی بنده ای اندیشیز ای اندیشیز که قست کر و بسته عقابیه برآورد پس
از ای اندیشیز با ای اندیشیز
بنده عیال را از و میگله و فرنکه و میست میگله و خداوندانی بنده را زیاده میگله قلم و را پس و میگله و میست میگله
بنده و لازم داده بنده کشیده ای اندیشیز ای اندیشیز ای اندیشیز ای اندیشیز ای اندیشیز ای اندیشیز
حساب کر و فرسته نشود میگله ای اندیشیز ای اندیشیز ای اندیشیز ای اندیشیز ای اندیشیز ای اندیشیز ای اندیشیز

بابل و فنابل خواجهگان پیشتر از خبرت ساخت آمده صفت نظام الحق والبدین قدر مو

۴۳

که است بعدها همانها یستقل از احمد لتم خصیفه و ایں نیز قول هست
 شرک اتفعل لا جمل الی اس محو ایم المعلم مکار جمل الی این الشیئ لف و ابو علی رازی
 روایت میکن که سی سال با خواجه فضیل عیاض صحبت کرد و میخوشت دشمنندیدم مگر
 در روز نیز که پسر او علی ابن فضیل که پیر تباره ولیا بود تقدیره از پسر سید ندک یافته
 بسم نکرده امروز چیزی که قبیم میکنی فرمود و بخواهی که خدا تعالی کاره را روز است
 میدارد من نیز آن کار را روز است میداشتم من قول هست که در این روز حال
 راه زل کرنے مقتله راه بازار گاش فرگر فتنه بود قاری دلار تفا فله ایس آیت خواند
 اللہ یا من اللہ یعنی امتنع کن مخشنع قلعو بیهم لیلک در اللہ فقا لفضیل یارب گل
 آن فضیل را رفته پیر افراز حرف اتویه کرد و خصما ز اخشنود گردانید از انجام یافته
 آدمیا امام ابو خصیفه صحبت کرد و واولیا رسیار را در ریافت فضیل رجیع فریمار و ان
 رشید روایت میکن که من با مارون رشید در کفر قشم چون مج بجا آورد و نیم مارون
 پرسید که اینجا هر روز بآشناز هر دو روز خدا را که سعادت خدمتیوس او و رسیار چه فشم
 عذر لازماً صفتی رحمت اللہ علیه هست بخدمت او رسیدم بعد مکالمه با رون بجز
 اشارت کرد که او را پرسید که پیش و امدادی داری او قبول کرد آن روز گفت
 تا و ام بعد از دنیا باز هر دو روز گفت اس فضیل ہم تو ز لتم تقاضا را مردست و یاری می
 کند که قشم سفیان بین غذیه اینجا است چوں بخدمت او رسیدم بعد مکالمه رسیار همار
 سخن گفت که مرد چیزی و امدادی دار و سفیان گفت آن روز گفت
 تا و ام ش بگذارند باز گفت اس فضیل و لتم تقاضا را مردست و یاری سهیت فضیل بد
 پاد آن فضیل عیاض رحمت اللہ علیه اینجا است بزرگیک او رفته او و محکمہ لمشغول
 بتلاوت قران ایں ایتیم خواند ام حبیب الی یعنی اجتوحون السیارات آن خجه که هم
 سنه شک کردن عمل پیک برای مردم ایک دریا است کار نیک کردن برای سهندان مردم سهیم
 شمرک هست اگر آن رسیده هست برای ایک کسانیکاری بخوبی آمده و ایک کفر قدمد بهای اوریش از از
 ذکر خدا تعالی سپاهن فضیل اسے پرمیگان من تحقیق رسیده هست آن دوست شکه کار سید اشتر را که
 حبیب میکنند پیغمبر ایکه بلوز یخیم با اقبال رانه آرن کن کیک زیارت آورده اند و محل میگردند.

باب ۱۰ فضائل خواجگان چشت از حضرت سالیل ناصره بخت نظام الحق والدین قدس سر

۳۵

کمالیین مصطفی و عجمیوالصالحین چون ایں آیت درگوش پارون رسید گفت ای قصیل جمیں آیت ایمه هست فضیل در جمیله بزدا گفت کیست لغتو امیر المؤمنین است مای و کامیر المؤمنین میباشند گفتم و چشت شرعاحت نفس خود آمده ام و اطاعت او و اجابت انگاه چرا غیر گشت و در یکشاوہ در زاویه پایستاد پارون و کامیله بیسطبیه تا وتشیش فضیل آن فضیل فرمود که آد دسته ازین رسم نمیده ام اگر از آنکه دوزخ خلاص پاید پارون و گریه شد پنداس گلگشت که بیوش شد چون بهوش پارون آمده پارون گفت اے خواجه مراد پند سے بد گفت اے امیر المؤمنین پورت که علم صاحب فضیل پو و از پیغمبر نسلی اللہ علیہ السلام و سلم امارت فتوی رخواست کرد مصطفی فرمود حمله اش دعا پیو آلم و سلم که اے حکم مکفیں تو وظایعت خدا بهتر از هزار ساله طیاعت خلوص هر ترا لات اللهم از کیمیه الیقیامه نیل اممه پارون گفت و در چشت زیاده گرفت فضیل قدر اللہ صرہ العزیز گفت فی ترسیم یا امیر المؤمنین که ایں رویے خوب تو باش و دوزخ گرفت شود از خدا بپرس و حق او بهتر ازیں گذا رعده پارون گفت که خیر سے و امر دادنی و ارجی گفت که آر سے و ام خداوند هست که دراد که آن مشنو نکم حق تعالی و رخته گردان و انگاه پارون صریح هزار و نهار ز پیش فضیل نهاد فضیل و حجت اسد علیہ گفت اے امیر المؤمنین ایں پند یا سی ترا نیچ سود مذاشت که من ترا هنرات میخواشم و تو هزار پیامی ای ایزی پارون گریان پیش او پیروں آن فضیل ایں بیچ لاغفت که ملک بحقیقت خواجه فضیل حیاض است منقویست که هم در کمه ناست یافت در ما و حجوم شده بیچ و ثانیین شیخوال سلطان ای لکین آن مقرب حضرت رب العالمین آن تاریک مملکت الدنیا آن حسب سلطنت ایچیه طفل اللہ فی العالم خواجه ابراهیم او هم قدس اللہ صرہ العزیز که در احوال سعادلات و اصنافات حقایق مشاهدات خلیق امام داشت معمول یزیر عالم پود و پیشتر سے مشائیخ کبار طرد یافت بود و خفر قبر امدوت از خدمت خواجه ایچیه پیشست مراد امیر المؤمنین را.

لیل و لیل خواهان پرست نظرت داد آندر مضرت نفایت الحجت و الدین قدس سده عزیز

۶۳

فضل عیاض یو شید ابو بزرگ کے خوش بود بر ق این ادھم ملکه و منی لها فوائی
افضیل متنابع العادۃ و میراث الحرمین و الحجج و قائل هله کیا مرسا ملک مقدم
وساده و بامرا ابو حینیه صحبت کرد و قول امام عظیم است میں کا اپنے دھم
قدس اللہ ستر اصحاب کفتہ دار سیارات بچہ رافت ابو عثیفہ شمشیر اللہ خلیفہ
او دایکا و خدمت خداوند تعالی مشغول است و ایکار ماسے و گیر مشغولیم و غواجد
حصیہ قدس رسرو که سر قوم اوایا است میں فرماید مفاسد العلوم ایضا دھم من
ادھم بیٹے کلید علا و ایں طایفا بر ایکم ایکم بیت و سبب بہ او بحمد خدا کہ مشیہ بیت
محمدیت کتابت اس محل بیت قول اوست ان التصویت اللذین فر والائیل
قی التضییق فالتلطف و نیر قول اوست و ایکن اللہ صدرا جھا و دفع الناس جانیا
و نیر قول اوست کلیت المطہری الی ایاض بیل اھمیت صغری کیا اعین من انقدر و نیر
قول اوست قلیل ایکم و الطیبیم لورت الصدقی ف واللہ کیم و ملکت ایکم فی القیع
یکلیل الغم و الجیش ع و نیر قول اوست قل ارضیا اعین اعیانی المعاکی و میں کلیل نتو
باللہ کیلی و میں العیشی المکانی بالاعیشی المکانی و قول اوست امبل مطلعک و ام
علیکی اکن لفوح المکانی و امکانی اکن ایکم تھویں که خواجہ برایکم دھم مردی
در بادیه دیدا اسم عظیم او را تعلیم کرد ایکم کیتے تو اندن آن اکم میر خضر رادر رافت میر
حضر فرمود که برادرم میر الیاس اسکم عظیم ترا تعلیم کرد اوست ایکم بر کات ایشت
و پیش رو خوار خواجہ برایکم او ہم اس بودہ اللہیم القلیی میں ذلیل معمصیک المفتر کیا
منقول است که خواجہ برایکم دھم قدس اللہ عز و جل عزیز بر جعفر منصوب که دو محییظ
یو دازل بیکم رضی امیر عز و جل دلخیلیه پر سید کہ چکو نہ است کارشمایا ایسا سحاق

سله گذاشت این دھم ملک متریل خود را پس آمد این دلخیلیت کے پس روزہت فرضیں د
نزیحت فاضلکوں بیعا و ترک کر خواں روشنکرد و فرزان ملک پاکم ساخت بازد سے خود را سقام و
ساده سلیل سو ما برایکم بن او ہم بہت سلیل میر سعیتی میر خضر و میر علیش سمت سخالو خات را دیوان آؤن خود ر
بکھار کھل نظرو شون بسوئی ندا فیردا فی کارون بکند و بکھلے بکر خدا دھملا و بکدر مردہ مان را دیکس کنار شن
بسیار دیدن بیکوی طائی تحریفت حق ندازد لشکر کرد و بکر میں طبع پیر ساند صدقی را فیر بریکر بری دنیا
در حس دلخیل زیاد و پیکر بریکر و تحریر نداشت ای بار خود فی شخص کن مراد نیز وی مگنا دخود بسیکر خویخت خود

لپ لور پنگل خواجه گان چشت از خرس سات تا همی خیرت زنها و بختی و دین قدس مصطفی و میرزا

خواجہ ابراهم او هم گفت یا امیر ابو منین شعر کفر قع دیتا نایق شریعت دیننا که فلام ریندا بایه
و کده اتفاق منقول هست که لیاس اور زستان پلاس بودے که در زیرا او
پیراهن بودے و در تابستان و شرقه که بهای آن چیاره روم باشد یکیه از اس
فوظه بجای اثراسته دوم هدا ساخته و در سفر و حضر صایح بوده و شجاعیه
و دائم الفکر بوده و قوت از اجره حضراه کرد که چوں از مرد و زی حصار فارغ
آمده یاری که را بر صاحب کشت فرستاده تا بعد حساب اجر حصاد آورد شد که آن
اجر را بدست خود نگرفته و صحاب خود را داده که انجی مطلوب شنج باشد بیارید و بکار
برید و اگر اجر حصاد نیفهاری اجر حفظ بسانم قبول آردے منقول است که بعد
برکوه نمیس نشسته بود و با صحاب خود می فرمود اگر جهاز او لیا شد خدا کوه را
بلوید که روال شود حال روال شود بخود گفتن این محن کو دیگن بید بعده
پایه سیار ک خود برکوه زد و فرمود که ساکن باش کمن تمشیلیه نیکنم بجودت
یا این خوش منقول هست که خواجه ابراهم او هم در سفر دید و در جهان طوار
بود و خود را نگلیجیه پیچیده و سر در مرافقه اور ده در اشنا کے آن حال باده سخت
برخاست چنانکه خوف غرق جهاز شد ایل جهاز نهیه بخدمت او آمدند و گفتن چکو
هست از عرض تلف افتابیم و تقدیر خوابی خواجه ابراهم سر از گلنه صراحتیه کرد
گفت خداوند اقدر است کا ملهه ترا دیدیم کنوں بکرم خوش گلخونهای احوال بایه
و جهاز قرار گرفت منقول هست که می فرمود من باذن ائمه در پادیه میر فخر
چوں بذات العرق رسیدم هر چادر مفع پوش را دیدم جا داده و خون از یعنی
روال شده گرد آن قوم پر آدم کیه را دیه مازده بود رسیدم که اسے جوال
مروال چه حال هست گفت یا این که ادھم علیک یا لکه و انتشار و در دهر مرد که بخود
کرد سی و نزدیک نزد یک سیار که بخور گردی میباشد که میگشید و با جایی
کند و بترس از دسته که حاجیان را چوں کافران روم میگشید و با حاجیان
مله بلند کرید دین و خود را امتصان کردن دین خواهد بین نهایی خانه زدن خیبر و کسانه که بخود

پاریل و فضائل خود بگان چیز است از هفتمین نعمت امام زین العابدین حق والدین قدس سرمه

۶۳

خرابیست بد آنکه تو سے بودیم صوفی و قدم بر تو کل در را دیر نهادیم و عزم کردیم که بخوبی
نگویم و بجز از خدا سے تعالیٰ امیر شرکتیم و بغير او التفات تمامیم جوں با حرام کیا و رسیدیم
حضرت کارسید سلام کردیم و سلام را علیک داد شاد شدیم گفتتم آنچه بیلد که سعیه باسے
ما مشکور آمد و طالب بمظلوم پیویست که حضرت قیام مذاقنه سعادت باسته ماندا
کرد اسے لذایان و اسے روحیان قولها سے وعده باسته شمایان ایس بود که
فراموش کرد یعنی باغش قول گشتید بروید بخراست جان شما بقارت ببریم و مانعو شد
شما نزیکم باشما صلح تقدیم کرد جوانمردان کد میخواهد شهیدان حضرت اند اسے
ایرانیم از تو خیر سرآں داری پاسے ورنہ والا از میان دشمنون را که خوش
کو بید لفتوی خوبی نزیر بود بگشته کاشتیا ه جان قوی بود بگشته بگشته بداری میتوانی
دور از برباده ماده است کشیم تو مداری سرما به خواجه برایم کشیم کشیم شده و آنست تا چهار را
کردند گفت ایشان پنجه بود و زمزمه گفتند تو هنوز فاعلی جان ایشان تا کنون نزیکه شوی
آنکجا ه از سپهی و دکانی این بگفت جان دامن قول هست که آن خوبی خواهیم کرد
او تمیم ناید اشد چنانکه ماند که کجا خفته هست از خون شهر شیرین بعضاً گویند و ر
لشنا هست و بعضاً گویند در شام هست بسیار آنلوں را کی اند که از نجیب است
آنچی که خاک چهار بود نیمه اسلام است غاریست و ذات اگر راه بگیرد بیرون از این میان
او رئیس آواز آمد که ازان آنکه آن الگ فرض گذاشتن یکم علی سر برتر را در این روز
آواز است تا خیر آمد که این را میگم رحمة الله علیه فراته باشد این که نزدیکی از
لفضل والاحسان آن اکرم اهل ایمان آن ملک الاویی است دامنه القضا آن
رسیخ العصر آن علامه الدین رستمی جاصبی خشی خواهیم خدیله المعرفی
شخصیت عذر بالعقوبة الرصوان که اذکار ارشادی را ورگار و شریعتی را برو و خریدار ارادت
از خدمت خواهیم را کیم ایکم یوشیه و سالمیا بخدمتی و رفق و حضر ملازم حضرت
بود احوال خیر و در نظر سیار است آنکه بزرگی پیچ و زیستی فرشته ده قول اوس است
منه که باشند بستی که پناد زین الدین بحقیقت مرمر

بایکل فردیان خو جگان پرسته نمیشوند تا عین حضرت نظام الحق والدین قدس سر

۳۶

لوجه ای رجل و قالَ وَاللَّهِ أَنْتَ إِلَّا إِنَّكَ هُوَ يَأْخُذُ بِعِصَمِ الْجَنَاحِ مَا عَمِلَتْ
لَيْسَ مِنْ بَعْدِ صِرَاطِ الْحَسَابِ إِنَّمَا يَأْهَلُ الْإِنْكَارَ مَنْ يَمْلِئُ لَفْقَ فَانْكَارٍ وَلَا تَحْدَدُ
وَقُولَ اوْسَتْ إِنَّا لَمْ نَرَهُ إِلَّا لِهُمْ أَرْوَاهُ وَالشَّقَاهَاءُ فَإِنَّهُمْ إِذَا أَفْتَنُوهُمْ هُمْ أَنْظَفُونَ إِلَيْنَا
وَلَمْ يَعْلَمُهُمْ مُنْهَمْ آنِ امام الایمان مقتداً سے الامم آن ناصر شریفہ
آں استاد اعظم طریقہ آں تاج العارفین آں شہزاد کلین خواجہ پیرہ
البصری کھرقہ ارادت از خدمت خواجہ خدیجہ المعشری پوشیدہ بُو واریں بزرگ
مقتداً سے علم روا ولیا سے وقت یو دو و معرفت حق جل و علی میان مشائخ
کبار معروف و مشہور و رجایات رفعی و مقامات عالی و شیخ قدر اللہ العزیز
منہم آں کس الفقر آں بدلا لاقیا و آں شیخ الاصفیا سے الوقت آں حصنا
الکشف والکرامت آں پندیہ و رفات صفات آں یافتہ خلمت سروی
حضرت خواجہ مہشا و حلو و نیوری نور اللہ مرقدہ بانو القادر و آں بزرگ
خرقه ارادت از خواجہ پیرہ البصری پوشیدہ دو رجایات محلی رفعی و در مشائخ
مقامات عالی و اشتہر ایں بزرگ در در حیوة خود در در پر پیغمبر سے نخورد و شیخ
شاید چوں ایں بزرگ تولد ش شب شیرخوار و چوں شیخ بد میدی تاشب
شیر و در ہن مبارک نگرنے پیشے در دست عمر غفران خود صائم بورقا افطہ رہ لغوار
ریل عالمین کند شحر هو الی خاقانی صائم فی ایامہ میت فہمکی حنثی زمان رقا
دیه منجم آں تاج الاولیاء آں سراج الاصفیا ان ملک المشائخ ماتفاق آں
مقتداً سے الوقت خواجہ بوسحی پیشی کے بادشاہ عالمیم زیارت برو سلطان
دار الملک راز واریں بزرگ خرقہ ارادت از خواجہ مہشا و حلو و نیوری پوشیدہ

لے اگر پیدا ہد مرا مرد سے بگوید کمز و ششم آنچہ انجی کہ سمت سزا و ارپسنتش مگر
اس سے خدیجہ قیامت عمر تمامی عمل کئے ایمان و کارہ ایکس ورزی پر عین بگفتے میں دو روزاریہ لغسر
پاسٹہ خوبی راز بکاراں داری چھ عقدهاں لہیں برسی شما بیان و فتنکی رواہ دری شما بیان اس امداد
و بے خطاں کیاں خواہ نہ بہ آہنا بیکار شما بیان راضی شد و بکرو ایک بکاراں و سے یعنی
سلک آں کھے بست کر تحقیق روزہ و اشتہ اور تمامی عمر خود از ایام گھورہ تمازان خواجہ بیدن در تبریز